کتابخانه ... س

اسم کتاب مجموعه رسائل

مصنف

مؤلف

خطی نستعلیق مختلف السطر

چاپی

سال چاپ یا تحریر — عدد اوراق ۶۰

جزء کتب ادبیات شماره خصوصی

شماره عمومی ۱۱۳۹۲ شماره قبض

واقف شیخ محمد صالح علامه حائری تاریخ وقف مرداد/۵۱

طول ۱۷ عرض ۱۱ شماره صفحات

بازبینی شد
۱۳۵۳

بسم چهار چیز در زبان ...

شمع رخ ...

...

تنها گفت ... مست لب لعل شود ... تا نهنگ گهر در جگر ... حایل

[illegible]

بسم چهار چیز از زبان آدمی [illegible] کفته شغل [illegible]

[illegible] گفت [illegible] اگر [illegible] دارم [illegible]

از [illegible] شکسته [illegible] زبان [illegible]

و گفت [illegible] چهار چیز [illegible] شکند [illegible]

[illegible] شکسته [illegible] کرد [illegible]

[illegible] گفتم [illegible]

[illegible]

میر علیشیر [illegible] شاه [illegible]

میفرمود که [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible] حاصل [illegible]

[illegible] پنج چار [illegible]

شاه گفت [illegible] تا [illegible] جان [illegible]

[illegible]

الا ايها العشاق بالله خبروا اذا حل عشق ...

بلاد ... و... على اود

وكيف يلاقي والهوى قاتل الفتى وفي كل يوم ...

اذا لم تطق صبرا او كتمان سره فليس له شيء من الموت انفع

فها انا مطروح على الفرش هائما لعل الحبيب في القيامة يجمع

هنيئا لارباب النعيم نعيمهم وللعاشق المسكين ما يتجرع

زان صدف گر ز جمیع آب دهان　　گشته از نشتر بدو رزن

[illegible]

[illegible]

والله العظيم الطالب الغالب المهلك المدرك [illegible] العلانية

[illegible] الذي يعلم من السر ما يعلم من العلانية وبحق المصحف الشريف ومن انزل عليه

وكل اسم من اسمائه الحسنى وجميع اوليائه وبحق ولي الله ونبي الله وروحه وكل نبي

كلمات الله التامات كلها وبحق كل كتاب انزله ومحيي الاحياء [illegible] من بيده ملكوت كل شيء

والجميع ذلك الكتب وبادي النسم ومميت الاحياء ومحيي الموتى والباعث والبعث والنشور وما كان

كذا وكذا ولا افعل كذا وكذا وان خالفت ذلك ولله علي ان اتصدق بما املك

وان احج عشر حجات ماشيا وان اصوم عشر سنين [illegible] الى الله

بريئة من حول الله وقوته وكنت الى حولي وقوتي وادعيت الحول والقوة من دون

الله وعلي بذلك كله عهد الله وميثاقه قد عاهدت الله تعالى على الوفاء بذلك [illegible]

حل مرد مسلم شد مسود این دفتر کرم نما نظری بر مکتوب فیه نظر

[illegible]

[illegible]

چرخ نیلوفام ماهی [illegible]

[illegible] بسعی [illegible]

کره هیکل [illegible]

شکسته [illegible] چنین گفت [illegible] اگر یار دیگر [illegible]

[illegible] بلا ز کوه سلیمان

[illegible] ستاره [illegible] شب [illegible] بروموج [illegible]

[illegible] داد به جان

[illegible]

ادم یوسف [illegible]

جان شدم زشدم افغان ب بروج سودا فازوت که ادت اشیان ب طلعت ج بالا ی حرت در عالم اجهان ب فرت ج شعبا

را عزیز صحیح که بعرب و فارسی ها در عرض و طول خوانده میشود در نیم بعی

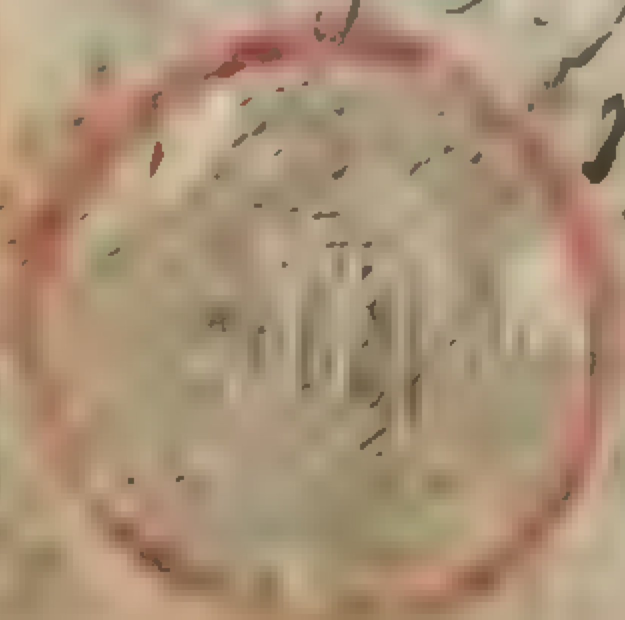
رحیب	غزال	اسما	فوادی
رغدب	کعفص	بفضه	سماء
تجیب	[illegible]	[illegible]	غزال
حبیب	نجیب	رطیب	رحیب

با وی نشستم تا بقربانش روم گفتم — نشد فرصت که تا خواهم بقربانش روم از دست

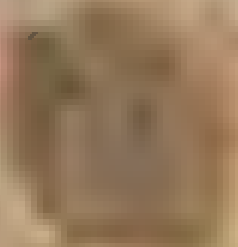
بشوخی گفتم آمد که پیش از آمدن رفتم — نه تنها نه منم قربان آن قربان شدن رفتم

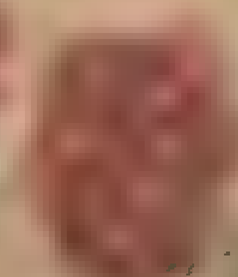
ای شه بیت اول دیوان کائنات   آینه‌خانهٔ فلک گنبدی گردن زبان

آخر دو کلکی ختم رسالت روان سنه   گردون گستر روی آن کوی زرنگار سنه



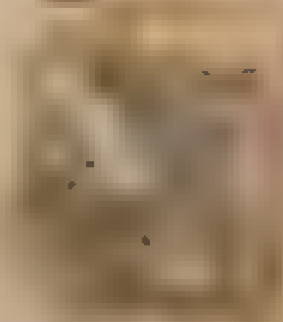




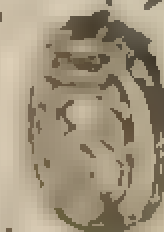












[illegible] فرسنگ عراق سه هزار فرسنگ [illegible]

[illegible] فرسنگ یونان [illegible] هزار

[illegible] فرسنگ ملک [illegible] و سه هزار [illegible]

[illegible] هزار و چهار فرسنگ [illegible]

و [illegible] از دریای [illegible] هزار [illegible] فرسنگ کوه قاف [illegible]

[illegible]

[illegible]

از رنگ وسمه تیغ ابروان آب داده ای بارها [illegible]

که گر عکسش بماه نو فتد شق القمر گردد

[illegible]

[illegible]

ازرباط تن چه بگذشتر دبر معموره

[illegible] ره ره را در سیه از آن منزل جرا

جلوه گر در صفحه گاه عجز با تا بنگری

ناخن کبک از شکاف سینه شاهین ها

شمار در از حساب سکاکت رقیب　　　مدار چشم فراغت ز روزگار

بیننده بر هم زن که ستم به حساب را　　　آشوب کی ست جهان خراب را

ان اخاك الصدق من يسعى معك

ومن يضر نفسه لينفعك

ومن اذا عاين امر اقطعك

شتت فيه شمله ليجمعك

[illegible]

هر در که کلید عاجزی [illegible] سنم — از خوش سخنی که [illegible] نشسته
راهی بخدا ازین دوام پیدا شد — با خوش سخنان کسی که [illegible]

پیوسته [illegible] خوش که بخشنده داد — هر چند کرم نمود [illegible] شد

غمیان که [illegible] بیخود اند — هر فرد [illegible] بیخود اند

در مجلس بزم همنشینان ادب — وان شیشه و سور [illegible] بیخود اند

همواره وجود جام [illegible] باشد — وان [illegible] باشد

هر یک [illegible] — [illegible]

دیباچه

این نسخه گلزاریست آراسته چون جنت خرم است · چون صحن حرم پر از گل و یاسمن است · نشئه پیمان کرد بصحن چمن اکثر

لیکن به نظرگاه دل آگاه سخن است · مجموعه که در او گلهای الوان بحر · فرحت بخش دل اللهی ... و مرتب

شکفته اصحاب انجمن است · زنهار که از دست نگذاری و با غبار ... روا نداری ... دل ... جان

هر چه دلخواه است از او حاصل · هر طرف از گلشن ریاحینی · هر طرف طرفه باغ رنگینی · انجمن ... لطیفه ...

که در نجیده ام برچینید · ... از ... لطیف و ...

... در ... تماشا کنند · ... نظر بر اوراق این سفینه کنند

... هر که جزوی برد از اجزایش ... جدا از ...

هر که فردی برد از این اوراق جنت ... در دار السلطنه قزوین ... تحریر نموده سنه ۱۱۵۰

[illegible]

طرائفات

از عرب رومی

عراقی شیرازی تبریزی

گیلانی مازندرانی قزلباش کرمانی

استرآبادی عرب شیبانی نیشابوری خراسانی مشهدی

یزدی کاشی شیروانی قمی ساوجی همدانی

بلوچ هندی فرنگی اوزبک شیعه

اربعه اشیاء لاتشبع من اربعة العین من النظر الاذن من الخبر الارض من المطر الانثی من الذکر

واذا بلغت الى ستین یعلمن لعنة الله والملائكة والناس اجمعین

الى اربعین من عجوز فی البوادی واذا بلغت الى خمسین فاقتلوهن بالسكین

ولن واذا بلغوا ثلثین من صاحب العلم والدین واذا بلغت

من حور عین واذا بلغت الى عشرین من ...

اللاعبین واذا بلغت الى خمسة عشر

عشرة سنین من لعبة من

اذا بلغت

[illegible] چیزی با کرد کجا نشسته [illegible]

والفضل [illegible] در [illegible] وطن [illegible] [illegible]

آنگاه [illegible] سینه‌ها [illegible] عمر [illegible]

[illegible] ام [illegible] صحرای [illegible] بوده باشد

وقت در جهان [illegible] والف [illegible] ام [illegible] خجالت شده‌ام

[illegible]

[illegible]

حال خود ... آ

از فرار ... برتر ... بایان

و این حالی ... ماند که ... از

غروب ... جل سنگین بر پشته ... گشته

... که بعرق افتد بعد از ان علیحده بسته

تا صبح ... مانند و طلوع آفتاب نصف جو دکان مقرر

به مانند و طرف عصر بجل را بر داشته جو دکاه مقرر به مانند و روز دیگر

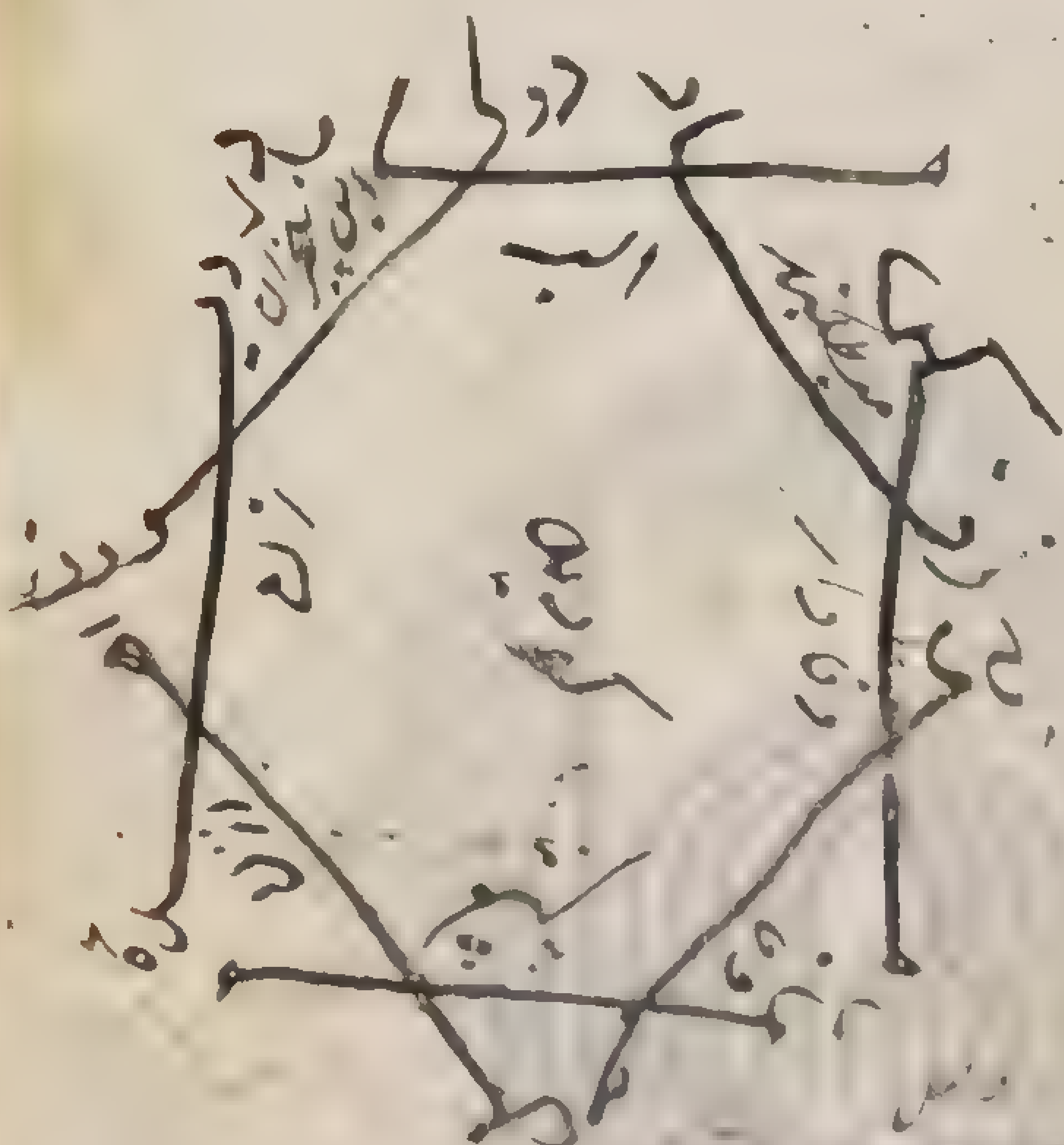
بجل را بر داشته جو دکاه معهود به مانند و روز سیم جل دیگر بر داشته ...

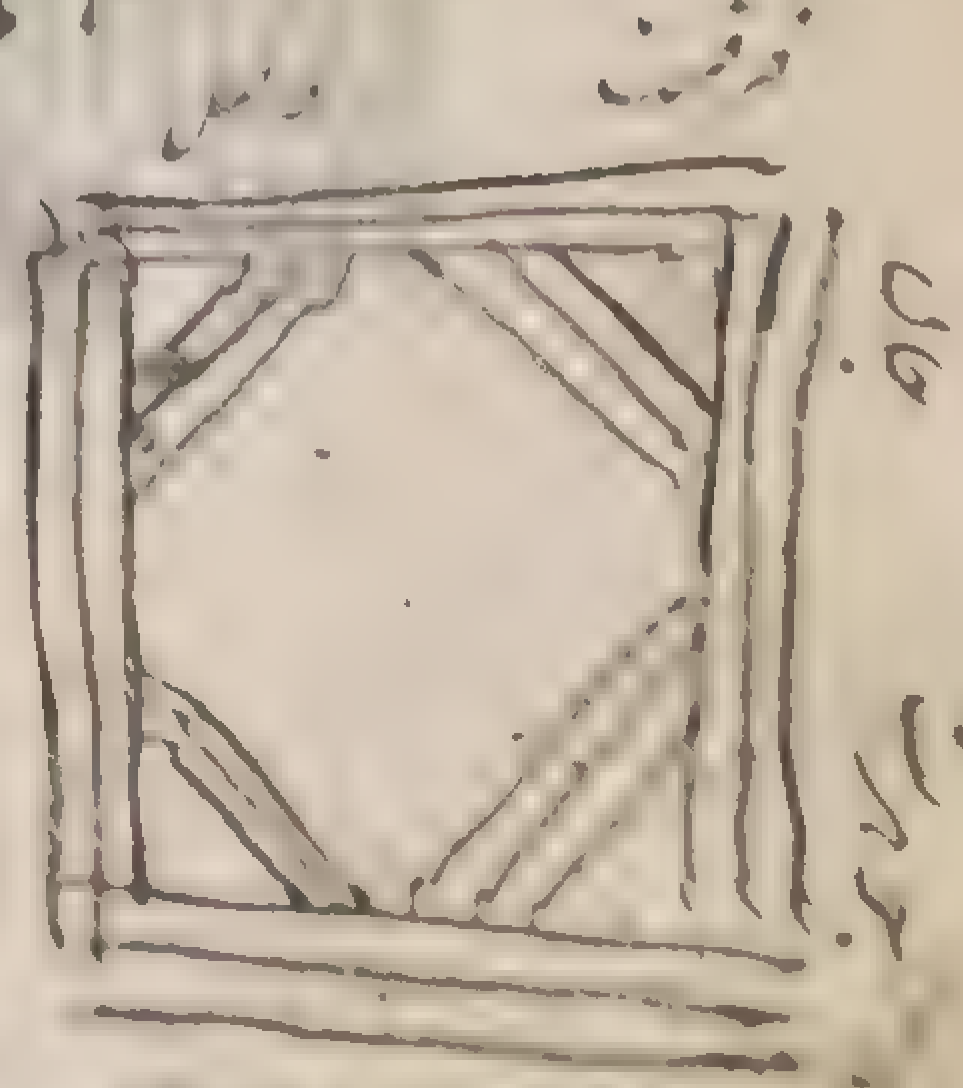
رست بعتة دل و شاد کسان ایام گذشته را بیرون آور تا ... روز دیگر ... تا

وضیعت نماید و روز چهارم باز سه چل کشیده بنحو مذکور سوار در عرق اندخته و یکی هیچ دعوه کا

بنحو سابق عمل نموده و بعد از آن سه روز دیگر بهمان نحو گذشته خدمت و در روز چهارم باز ده نسور

چل کشیده و سوار دو دوگاه تا سه روز بدستور عمل و بعد از سه روز حد میراثه عمل [illegible] شود





بدانکه در پسر که اول نام محمد باشد شمساً نویسند و علی را زیناً و حسن را تاجاً و قاسم را بدراً

و یوسف را ضیاءً و اسمعیل را مجداً و ابراهیم را ظهیراً و هاشم را کریماً و [illegible] را کمالاً

و رستم و سام و نریمان را شجاعاً و احمد را فخراً و عبدالله را شهاباً و شمس‌الدین را منیراً

و جعفر را قواماً و صدر را قطباً و بهادر را نظاماً باید نوشت

[illegible]

می و شیشه نبات را امر رعنه و رجوت سعد از قطع تخم و ثبوت [illegible] دیجرد را [illegible] در غلطیات
صندل را قطعه و عود را وضعه [illegible] و [illegible] گشاده . مثقال [illegible] ناک [illegible] را نانه عنبر را زحمی
و مثقال کافور را [illegible] غالیه را راحه گلاب [illegible] شیشه [illegible] سبزی و میوه [illegible]
جواه خشک [illegible] کار [illegible] بهار دسته گوشت کرم [illegible] را [illegible] نمایند [illegible] نویسند [illegible] الاشیاء [illegible] زمان
را ابد [illegible] ابریشم را [illegible] حزو [illegible] بنویسند و زنبور عسل [illegible] نویسند [illegible]

[illegible]

... بود غرض همین بود که فقیر بهوار شوق ... از

... الکا ... هزار ... بتقبیل ... القبعه ... دارد ... بانی

... فقیر ... که کل ... در خوارت ...

... که چه خوارت که از ... که از ...

کل مراد ... خوار روز کام ... که خوار ... خوار کش ... کلم ...

... خوار ... کل نصیح ارت ... کار ...

کل از ... طبیعت ... بعضا کار ... عادت ... اراد ...

... [illegible]

ارباب السیف [illegible] المنافع [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عسل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... بتوالی [illegible] باستحقاق مظهر آثار [illegible] ...

[illegible] تازه و در [illegible] اندازه حاصل گشته فواید [illegible] ...

از ترجیم کلمات [illegible] عقول و فهام لامع [illegible] ...

[illegible] ...

و اعی حیران و انظار [illegible] ...

[illegible]

هو الواقف بالنيات والمعين بالخيرات

الحمد لله الذي وفقنا على شرف الايمان ورزقنا خير الملل واحسن الاديان وجعل لنا الوقف وسيلة لنيل الثواب العظيم وذريعة مانعة من العقاب الاليم والصلوة والسلم على افضل الانبياء والرسل محمد المبعوث على كافة الانام وعلى آله وعترته المعصومين على الدوام الى يوم القيام اما بعد چون بر اصحاب فراست وکیاست که بر حقیقت دنیای ناپایدار کمالی اطلاع حاصل کرده معلوم است که مدار چرخ دوار بغایت بی مدار و بنهایت بی اعتبار است و بعد از طاعات مفروضه امری نیکوتر از خیرات و سببی نجات از عذاب الیم بهتر از تصدقات نیست فی الحقیقه صدقه جاریه وقفیست که منافع آن تا انقراض عالم و انقطاع نسل بنی آدم به بندگان خدا واصل میشود لهذا توفیق رفیق حال و شامل احوال فلان شده وقف موبد و حبس مخلد نمود تمامی [illegible] فلان

[illegible]

ابتهاج بخش خاطر محبت سیر گردید و اشتیاق صحبت فیض خاصیت نوعی هیجان داده که جز بحضور [illegible] تسکین نیابد

امید که ذات بابرکات سامی [illegible] فایض [illegible] وسیله شرح صدور طالبان عنایات غیبیه و موجب [illegible]

مستعدان قبول افاضت عالم لاریبیه [illegible] مطهره و عقول مجرده از عروض عوارض [illegible] حدوث [illegible]

قادر بیچون [illegible] فیض عظمت [illegible] خادم [illegible]

[illegible]

[illegible]

وبعضه بابت الوکاله طرفین شرایط مناکحت و روابط مزاوجت از ایقاع صیغه ایجاب و قبول بفعل آمد و در تحت [illegible]

انعقاد پذیرفت و تحریم بتحلیل تبدیل یافت و بعد هذا [illegible] تمامی اشیاء مفصله ذیل [illegible] بوکیل [illegible]

و لوازم صحت [illegible] یافت [illegible] الزم [illegible] عده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] العلقة مضغة [illegible]

[illegible] خلق الانسان علمه البیان [illegible]

[illegible] خلقکم

من نفس واحدة فتبارك الله احسن الخالقین [illegible]

[illegible] النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی

[illegible] عالم و عالمیان [illegible]

[illegible] طاب لکم من النساء [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین و امام المتقین [illegible]

[illegible] طاق و سلم علیهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] من عبادکم و امائکم [illegible] و لا تقربوا الزنی انه کان فاحشة و ساء سبیلا [illegible]

[illegible]

[illegible]

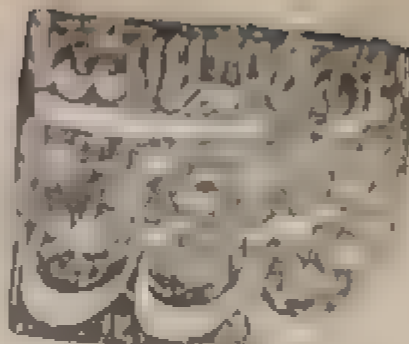
ا ب ج د ه و
١ ٢ ٣ ٤ ٥ ٦

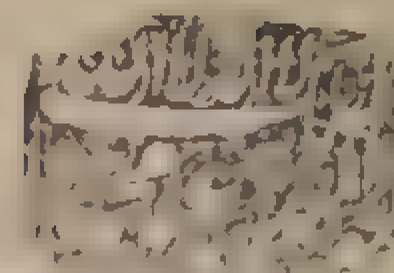
ح ط ي ك ل م ن
٨ ١ ٢ ٣ ٤

س ع ف ص ق ر ش ت
٦ ٧ ٨ ١ ٢ ٣ ٤

ث خ ذ ض ظ غ
٥ ٦ ٧ ١ ٢

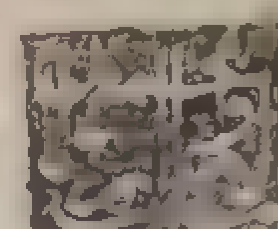










ابجد هوز حطي كلمن

ای وجد فی المعصیة — ای تبع هواه فزال عنه نعیم الجنة — ای حط عنه ذنبه بالاستغفار والتوبة — ای تکلم بکلمات فتاب علیه بالقبول [illegible]

سعفص قرشت ثخذ ضظغ

ای [illegible] علیه — ای قر بذنبه فتر علیه بالکرامة — ای اخذ آدم من الله التوبة باللطف والسلامة والعافیة — ای [illegible] وسوسة الشیطان [illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله

[illegible] یوم السبت [illegible] علی [illegible]

[illegible]

مرقوع را ای نظر طراز شکرستان فصاحت

و عندلیب [illegible] ار داستان بلاغت شکر داند که

بسبب دوری ایام مهاجرت مرغ شکسته ای در [illegible] قفس

تهار و بیمار صفت خزیده و شاهباز بلند پرواز خودرا از [illegible]

چون پریده چند ام باوجود جهانی حیفی که دل معمور ذرات ارض و یوم وجود

عنقا وار در خزانه دل مستمند را بسنده [illegible] از جنبش [illegible] گردون بوقلمون بحر قهقهه کبک دار

صدای خنده بگوش ادراک نرسیده عصفور [illegible] در چنگل چرخ [illegible] گرفتار و مانند خروس [illegible]

در خروش و مانند زارم سر طایر ارزومندی در [illegible] اشتیاق بر انداخته و مرغابی دیده انتظار در بحر خون خود را

شناور ساخته فاخته خواستمندی در آتش [illegible] کباب و کبوتر دعای آرزومندی وصال [illegible] کریان

صفتم طوق تو در گردن جانست ارادگی تو طوطی زبان رطب اللسان است عنقا نظیرا چند روز شد که طاوس رنگین بال

[illegible] کبک خوشخرام پرواز کرده و سمندر [illegible] در شعله جواله شوق آن اکستره [illegible]

[illegible] مرغ بال شکسته [illegible] پرواز نه [illegible] است اگر یکدو [illegible] ازان ارسال دادند که در قفس [illegible]

[illegible] زخندیدنش قوت جانی دهد [illegible] رفتار

کردیم [illegible] ازان قهقهه شاید [illegible]

یارم [illegible] نه دهد امید که هما اوج سعادت [illegible] گستر و کبوتر نامه بر [illegible]

امیدکه تا سپهر خنگ

گردون بیدرنگ با شتاب

رابض قضا کرم جولان وابلق

لیل و نهار روزگار بوقلمون رنگ بفرمان

یکه تاز قدر جلوه نمایی بعرکه دوران و سمند

زمانه قضا بطبل باز زرین افتاب جهانتاب مزین و

کمیت افلاک چالاک بزین هلال و نمد زین شفق گلگون

ملون است. توسن جمهور مقاصد انام بتعلیم رایض اقبال رام لگام فرمان

سامی نواب ابد ثبات و صول مآرب دارین تابع ستام طلای عالی آن ارجمند باد از

تکاپوی فارس سعادت قبل لیل و نهار اطراف مضمار اجابت عبار دعا مشهود و رهوار ابلق

میدان تکاپوی که در هوا اندیشه برق سیر که غاشیه کش براق ملکوتی سیرت بتحصیل مطالب اعالی

قائم دم کوه کفل آهو چشم رخیده ناف بهشتی معاف گلگون رنگ بیدرنگ برق رفتار آهو شتاب

... گرانمده مرکب فلک رخیده زین هلال و عنان شهاب و خار کیف اخضب قیس آفتاب نجم ... حوت

... عنان تخلیه ... خوشرو جهان پیما تیز ... خسرو و دارا رای ... رهنمای کهیلان ... السلطنه ...

[illegible]

بقیهٔ جدول اتصالات قمر با کواکب سته

	مقابلهٔ مقارنهٔ قمر با زحل	مقابلهٔ مقارنهٔ قمر با مشتری	مقابلهٔ مقارنهٔ قمر با زهره
ا	نکبت است اعطا نیکی حذر باید کرد	کرده است حاجت از بزرگان خواستن	نکبت است سفر کردن و کنیز خریدن
ب	کرده است بنا نهادن حذر باید از زوج	نکبت بنا نهادن و از بزرگان حاجت	نکبت سفر و زوج و نقل و تحویل را
ج	نکبت فراغ و سکون حذر باید از تجارت	کرده است تجارت و چهارپایان خریدن	نکبت لهو و طرب و تجارت را
د	حذر باید کرد از سفر و ابتدا کارها	کرده است سفر و کنیز خریدن را	نکبت است سفر و بنده خریدن
ه	نکبت فراغ و راحت دیگر [illegible]	شایسته است طلب کارها و [illegible]	نکبت حمام رفتن و بنده خریدن
و	حذر باید کرد از [illegible] و زوج	نکبت تجارت و انبار و سفر کردن را	نکبت انبار و زوج و سفر و تعلیم [illegible]
ز	نکوهیده است زوج و شرکت را	نیک است دارو خوردن و خریدن گران	نکبت دارو خوردن و لهو و طرب
ح	نکوهیده است دارو خوردن [illegible]	نیک است دارو خوردن و از عطا [illegible]	مثل روز را اولست
ط	حذر باید کرد از سفر و تجارت [illegible]	نکبت فصد و حجامت و انبار [illegible]	نکبت سوار [illegible] و سفر
ی	نکوهیده است فصد [illegible]	حذر باید کرد از زوج و نکبت بنا نهادن	نکبت عمارت [illegible] و کنیز خریدن
یا	حذر باید کرد از سفر و تجارت کردن	نکبت بنا نهادن و از شیخ حاجت طلبیدن	نکبت عمارت بناها و بنده خریدن
یب	نکبت [illegible] ابتدای سفر [illegible]	نکبت انبار [illegible]	نکبت [illegible]

	مقابلهٔ مقارنهٔ قمر با مریخ	مقابلهٔ مقارنهٔ قمر با شمس	مقابلهٔ مقارنهٔ قمر با عطارد
[illegible]	[illegible] است [illegible]	نکوهیده است حضور و حرکت و ابتدای کار	نکبت [illegible] ابتدای کارها [illegible]
[illegible]	نکبت [illegible]	حذر باید کرد از سفر و تزویج کردن	نکبت بنا نهادن و عمارت [illegible]
[illegible]	[illegible]	حذر باید کرد از مناظره با ملوک	حذر باید کرد از ابتدای تعلیم و سفر
[illegible]	[illegible] در سفر و سواری کردن را	[illegible] است [illegible] کارها و ابتدا [illegible]	حذر باید کرد از زوج و [illegible]
[illegible]	نکبت بنا نهادن و [illegible] کردن	نکوهیده است [illegible] کارها و حرکت [illegible]	نکبت بنا نهادن و [illegible] کردن [illegible]
[illegible]	نکبت [illegible]	حذر باید از زوج و سفر و [illegible]	نکبت بنا نهادن شهرها و [illegible]
[illegible]	[illegible]	حذر باید کرد از زوج و انبار [illegible]	[illegible] عمارت [illegible] و بنا نهادن
[illegible]	نکبت [illegible]	نکوهیده است سفر و ابتدا [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] کارها [illegible]	[illegible]	نکبت [illegible] عمارت [illegible] و شهرها را
[illegible]	نکبت [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	نکبت [illegible]	[illegible]	نکبت عمارت بناها [illegible]
[illegible]	نکبت [illegible]	[illegible]	[illegible] بنا [illegible]

بقیه جدول اتصالات قمر با کواکب سته

مقارنه قمر با زحل	مقارنه قمر با مشتری	مقارنه قمر با زهره
نیک نیست از عطا تیمنی حذر باید کرد	گزیده است حاجت از بزرگان خواستن	نیک است گوسفند و کنیز خریدن
گزیده است بنا نهادن حذر باید کرد از زوج	نیک است بنا نهادن و از بزرگان حاجت خواستن	نیک است سفر و زوج و نقل و تحویل را
نیک نیست نزاع و سکون حذر باید کرد از تجارت	گزیده است تجارت و چهارپای خریدن	نیک است لهو و طرب و تجارت را
حذر باید کرد از سفر و ابتدای کارها	گزیده است سفر و کنیز خریدن را	نیک است سفر و بنده خریدن را
نیک نیست نزاع و راحت دیگر چیزها	شایسته است طلب کارها و تماشای بستان	نیک است حمام رفتن و بنده خریدن را
حذر باید کرد از خریدن چهارپای و زوج	نیک است کتابت و انبار و سفر کردن را	نیک است انبار و تزویج و سفر و تعلیم [illegible]
نکوهیده است تزویج و شرکت را	نیک است دارو خوردن و خریدن کنیزان	نیک است دارو خوردن و لهو و طرب
نکوهیده است دارو خوردن و معالجه را	نیک است دارو خوردن و [illegible]	مثل روز اول نیست
حذر باید کرد از [illegible] تجارت [illegible]	نیک است فصد و حجامت و انبار کردن	نیک است سوار شدن و سفر
نکوهیده است فصد و [illegible] کردن	حذر باید کرد از زوج و نیک است بنا نهادن	نیک است تجارت و کنیز خریدن
حذر باید کرد از [illegible] تجارت کردن	نیک است بنا نهادن و از شیخ حاجت طلبیدن	نیک است عمارت بناها و بنده خریدن
نیک نیست ابتدای سفر [illegible]	نیک است انبار و سفر و [illegible]	نیک است از بدان دوری جستن

مقابله قمر با زحل	مقابله [illegible]	مقابله قمر با [illegible]
شایسته است [illegible]	نکوهیده است [illegible] مانند کار	نیک نیست ابتدای کارها [illegible]
نیک نیست [illegible]	حذر باید کرد [illegible] تزویج [illegible]	نیک است بنا نهادن و عمارت [illegible]
شایسته است [illegible]	حذر باید کرد از مناظره با ملوک	حذر باید کرد از ابتدای تعلیم و سفر
[illegible]	بد است جمله کارها و ابتدا [illegible]	حذر باید کرد از زوج و [illegible]
[illegible]	نکوهیده است [illegible]	نیک است بنا نهادن و [illegible]
[illegible]	حذر باید کرد [illegible] سفر [illegible]	نیک است بنا نهادن شهرها و حصن
[illegible]	حذر باید کرد [illegible]	[illegible] عمارت [illegible] و بنا نهادن
[illegible]	نکوهیده است سفر و ابتدای کارها	[illegible]
[illegible]	[illegible]	نیک است [illegible] شهرها را
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	نیک است عمارت بناها [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول معرفة احکام زلازل و رعود و غیره فی الشهور الرومی

زلازل از موضع افتاب بیند	عدد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نام ماه
دلیل کند بر زرد بزرگان		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دلالت کند آفت رسیدن بزرع	ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دلیلست بر بیماری و رنج خلایق	ب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دال است بر درد بزرگان و ملوک	ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دال است بر جنگ ملوک و سلاطین اشراف	د	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دال است بر آفت زراعت	ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دال است بر آفت و بگذرد مردمان	و	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دال است بر درد سپاه و خلایق	ز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دلیلست بر قلت آب و گرانی اسعار	ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دلیلست بر آفت زرع و نبات	ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دلیلست بر شدت روس و دهاقین	ی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دلیلست بر بودن فتنه و قتل خلایق	یا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
رعود از موضع ماه بیند		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دلالت کند بر ارزانی نعمت و غله		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دلالت کند بر بسیاری زراعت	ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دلیلست بر خوشدلی عوام الناس	ب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دلیلست بر بودن باران و تغیر هوا	ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دال است بر رنج بزرگان و اعیان	د	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دلیلست بر ارزانی نان و نعمت	ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دلیلست بر رنج خلایق	و	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دلیلست بر درد بزرگان	ز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دلیلست بر ارزانی نان و نعمت		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دال است بر ایمنی جانها و ولایتها	ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دلیلست بر درد روسا و دهاقین	ی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ارزانی نان و نعمت بود			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول معرفة احکام محرم فی ایام الاسبوع و مراتب القمر

روز	احکام
یکشنبه	[illegible]
دوشنبه	چون اول محرم این روز باشد هوا معتدل و جهان [illegible] میوه و شکر [illegible] بسیار بود [illegible] زمستان غله ارزان بود و عدل پادشاه [illegible] از شرق دشمنی پدید آید [illegible]
سه شنبه	[illegible]
چهارشنبه	[illegible] سال [illegible] زمستان [illegible] بسیار [illegible] غلا [illegible] از جانب مشرق [illegible]
پنجشنبه	[illegible]
جمعه	[illegible]
شنبه	[illegible]

اما بعد [illegible] بدانکه چون قمر بنظر کواکب [illegible] چنان باشد که [illegible] انکه [illegible] باشد [illegible] انکه [illegible] درجه [illegible] اختیارات متفاوت است حکما [illegible] جدول مراتب القمر [illegible] در جدول [illegible] نحس [illegible] بعید السیر باشد [illegible] [illegible]

مراتب القمر		
سعد		
سعد تام [illegible]	سعد تام	
[illegible]		
[illegible]		
[illegible]		
[illegible]		
[illegible]		
[illegible]		
[illegible]		
[illegible]		
[illegible]		

جدول معرفت احکام محرم در ایام الاسبوع مراتب القمر

یکشنبه	چون اول محرم [illegible] [illegible]
دوشنبه	چون اول محرم آخر روز از [illegible] هوا معتدل بود و [illegible] باد و میوه [illegible] خال بسیار بود و در [illegible] باشد و [illegible] قهستان غله ارزان بود و عدد [illegible] [illegible] از شرق دشمنی پدید آید
سه شنبه	[illegible]
چهارشنبه	[illegible]
پنجشنبه	[illegible]
جمعه	[illegible]
شنبه	[illegible]

اما السعد آنکه اتصال قمر در نظر کوکب از چند وجه است تثلیث و تسدیس و مقارنه و مقابله و تربیع چنان باشد که میان دو کوکب صد و بیست درجه باشد آنکه دور [illegible] دو کوکب [illegible] باشد آنکه میان دو کوکب شصت درجه باشد آنکه میان دو کوکب صد و هشتاد درجه باشد آنکه در یک برج و در یک درجه و دقیقه باشد اما چون اختیارات متفاوت است حکما از آن چند [illegible] نهاده اند که یک [illegible] از یک [illegible] [illegible] [illegible] چنانکه در جدول مراتب القمر [illegible] [illegible] [illegible] در جدول [illegible] در آخر میزان و اول عقرب باشد [illegible] [illegible] [illegible] چهارده درجه است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

مراتب القمر		
سعد		
سعد [illegible]	سعد تام	
[illegible]		
[illegible]	[illegible]	
[illegible]		
[illegible]	[illegible]	
[illegible]		
[illegible]	[illegible]	
[illegible]		
[illegible]		
[illegible]		
[illegible]		

جدول معرفة احکام ایام شهور عربیه و قدیمه

نیک انبازی کردن و ابتدا معامله
قصد و حجامت
نیک است بنا و کندن
درین روز فرزند که شود نیک بود
نیک است نظر در احکام و احوال مهمات و کار
درین روز بیمار [illegible] آرد
نیک است شریفان [illegible] و ابتدا
درین روز [illegible] آرد
نیک است زن خواستن و [illegible]
درین روز [illegible] آرد
نیک است [illegible]
درین روز [illegible] آرد
نیک است قصد دشمن [illegible]
درین روز [illegible] آرد
نیک است [illegible]
درین روز [illegible] آرد
نیک است [illegible]
درین روز [illegible]
نیک است [illegible]
درین روز [illegible] آرد
نیک است [illegible]
درین روز [illegible] آرد
نیک است [illegible]
درین روز [illegible] آرد
نیک است [illegible]
درین روز [illegible] آرد
نیک است [illegible]
درین روز [illegible] آرد
نیک است عمارت [illegible]
درین روز [illegible] آرد

نیک است طلب [illegible]
درین روز [illegible]
نیک است [illegible]
درین روز [illegible]
نیک است صلح کارها [illegible]
درین روز [illegible]
نیک است قصد دشمن [illegible]
درین روز [illegible] بود
نیک است [illegible]
درین روز [illegible]
نیک است [illegible]
درین روز [illegible]
نیک است رساله [illegible] فرستادن
درین روز [illegible] بود
نیک است [illegible]
درین روز [illegible] بود
نیک است نظر در کارها [illegible]
درین روز [illegible] کند
نیک است [illegible]
درین روز [illegible] بود
نیک است نظر در کارها [illegible]
درین روز [illegible]
نیک است [illegible] فرستادن
درین روز [illegible]
نیک است [illegible]
درین روز [illegible] بود
نیک است [illegible]
درین روز [illegible]
نیک است [illegible] عمارت
درین روز [illegible]

منازل	احکام	منازل	احکام
[illegible]	نیک است از برین و پوشیدن و سواری کردن	[illegible]	نیک ابتدا کارها و نو پوشیدن و سفر کردن
[illegible]	نیک است دیدن ملوک بد است نو پوشیدن	[illegible]	بد است از بریدن و نو پوشیدن و سفر کردن نیک است خلوت جستن
[illegible]	نیک طلب حاجات و سفر و نو پوشیدن و کار زر کردن	[illegible]	بد است بجمله امور خاصه نو پوشیدن اما زراعت را نیک است
[illegible]	بد است همه امور خاصه سفر کردن و مسهل خوردن	[illegible]	نیک است زرع و سعی دواب و برده و املاک خریدن را
[illegible]	بد است نزد ملک رفتن نیک است نو پوشیدن	[illegible]	بد است ابتدای کارها و نو پوشیدن و سفر نیک خلوت کردن را
[illegible]	نیک است ابتدای کارها و زراعت کردن و سفر نمودن	[illegible]	نیک است ابتدای کارها و نو پوشیدن و سفر کردن و زرع و نکاح
[illegible]	بد است نو پوشیدن و دیدن [illegible]	[illegible]	بد است بجمله امور [illegible] اما خلوت را نیک
[illegible]	نیک است و [illegible] معشوق و [illegible] کردن	[illegible]	نیک زرع کردن بد است از بریدن و نو پوشیدن و سفر [illegible]
[illegible]	بد است جمله امور [illegible] کردن	[illegible]	نیک دیدن [illegible] سلاطین و زرع و شرکت را
[illegible]	بد است جمله امور [illegible]	[illegible]	نیک است ابتدای کارها و نو پوشیدن و [illegible] و شرکت را
[illegible]	[illegible] معشوق [illegible] ملوک	[illegible]	نیک [illegible] قلعه [illegible] وزرا [illegible]
[illegible]	نیک [illegible] ملوک	[illegible]	نیک [illegible] ملوک و نو پوشیدن و [illegible] معشوق [illegible]
[illegible]	[illegible] ملوک [illegible]	[illegible]	[illegible] و نو پوشیدن [illegible] کردن
[illegible]	[illegible]	[illegible]	نیک [illegible] و نو پوشیدن [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] کردن [illegible] معلوم [illegible]

[illegible] بدانکه [illegible] که احتیاج افتاده است [illegible] حساب [illegible] [illegible] نظر کند که سعد [illegible] [illegible]

[illegible]				[illegible]				[illegible]			
۱	۴	۷	۱۰	۲	۵	۸	۱۱	۳	۶	۹	۱۲
۱۳	۱۶	۱۹	۲۲	۱۴	۱۷	۲۰	۲۳	۱۵	۱۸	۲۱	۲۴
۲۵	۲۸	۳۱	۳۴	۲۶	۲۹	۳۲	۳۵	۲۷	۳۰	۳۳	۳۶

در بیان حالات قمر که عارض میشود و مر قمر را طریق دانستن آن چنانست که نظر کند که قمر را چه صفت واقع شده و از برای کل حالات قمر لوحی وضع نموده ام نظر کند که از برای چه کار نیکوست و از برای چه کار در عمل بد می باید

[illegible]	نیک است بنا مسجد و مدارس	[illegible]	نیک است دیدار سادات و صحبت دانشمند
	نیکست با دشمنان عداوت کردن	[illegible]	نیکست دفینه نهادن و سر گفتن
[illegible]	نیکست دیدار سادات و علما دیدن	[illegible]	نیکست کارهای بد کردن و بد نهادن کارهای خوب
	نیک است کارهای بد را و بد است نیکها را	[illegible]	بد است جمیع کارهای نیک را و عکس
	نیکست سر تراشیدن و گرمابه رفتن	[illegible]	نیک است کارهای نیکو را بد است بدها را
	نیکست عشرت و تزویج و صحبت و خلوت	[illegible]	نیکست است قصد دشمن و اعدا کردن
[illegible]	نیکست دیدار جوانان دیدن	[illegible]	نیکست طلسم عداوت کردن و غیره
[illegible]	بد است بجهت جمیع امور	[illegible]	نیکست صحبت داشتن با زنان
[illegible]	نیک است فراغت کردن	[illegible]	بد است بجهت جمیع امور کلا
[illegible]	نیک است عشرت داشتن	[illegible]	نیک است بخلوت نشستن و غیره
[illegible]	نیک است بجمیع کارها نیک		بد است و حذر کردن از آن

جدول احکام قمر فی اثنی البروج | ایضا احکام قمر

صید در آب

سفر

بعضی دو شدن

سوال

خان کرفتن

رفیه

واع زراعت

تدارک

نعمید

حلال سیم

[illegible]

[illegible]												
[illegible]	بد	ک	نه	بد	ک	د	بد	ک	نه	ک	ک	ک
تجارت [illegible]	بد	د	بد	بد	د	ک	ک	بد	نه	نه	بد	ک
[illegible]	بد	نه	ک	بد	ک	نه	بد	بد	ک	ک	نه	نه
برده خریدن	بد	ک	ک	بد	نه	ک	ک	بد	نه	بد	ک	نه
[illegible]	نه	ک	بد	نه	ک	ک	نه	بد	ک	بد	ک	ک
[illegible]	ک	نه	نه	ک	بد	بد	ک	نه	ک	ک	ک	ک
[illegible]	ک	ک	نه	ک	ک	ک	بد	بد	بد	نه	ک	ک
[illegible] کردن	نه	بد	نه	ک	[illegible]	بد	ک	ک	نه	بد	نه	ک
[illegible]	ک	نه	نه	بد	ک	ک	نه	ک	بد	بد	بد	نه
دیدار [illegible]	بد	ک	ک	ک	ک	ک	ک	بد	ک	بد	بد	د
[illegible]	بد	د	نه	بد	د	نه	بد	بد	نه	بد	نه	د
[illegible]	ک	د	ک	نه	بد	د	[illegible]	بد	د	بد	بد	نه
[illegible]	ک	د	نه	نه	ک	نه	نه	بد	د	بد	د	[illegible]
طلب کردن [illegible]	بد	بد	نه	بد	ک	بد	نه	ک	بد	بد	نه	ک
[illegible]	ک	بد	نه	ک	بد	نه	ک	بد	بد	ک	بد	نه
دیدار قضاة و علما	ک	د	ک	نه	نه	د	بد	ک	بد	بد	بد	د
[illegible]	ک	نه	بد	ک	بد	د	بد	نه	بد	د	نه	ک

[illegible]												
[illegible]	نه	بد	د	بد	د	[illegible]	د	نه	د	نه	د	[illegible]
طلب حاجت	نه	بد	ک	ک	نه	بد	ک	بد	د	د	د	نه
[illegible]	ک	بد	د	د	بد	بد	د	بد	د	د	د	بد
سوار [illegible]	ک	بد	د	د	د	بد	د	بد	ک	نه	د	[illegible]
[illegible]	نه	بد	ک	ک	د	بد	ک	بد	ک	د	ک	[illegible]
نو بریدن و پوشیدن	بد	بد	د	د	نه	بد	بد	نه	د	ه	ک	[illegible]
[illegible]	بد	بد	د	[illegible]	بد	بد	د	بد	د	نه	نه	بد
خضاب کردن	ک	بد	ک	نه	د	[illegible]	نه	بد	ک	ک	ه	[illegible]
[illegible]	بد	بد	ک	د	بد	ک	[illegible]	ک	د	د	بد	[illegible]
[illegible] خوردن	بد	بد	د	بد	ک	بد	ک	بد	[illegible]	د	د	بد
[illegible]	ک	[illegible]	[illegible]	د	د	بد	ک	بد	د	ک	نه	[illegible]
در خانه نو نشستن	نه	بد	ک	[illegible]	بد	بد	ک	بد	ک	ک	خ	نه
[illegible]	نه	بد	د	د	ک	بد	ک	بد	د	نه	ک	بد
طلب مال کردن	ک	بد	ک	د	د	بد	ک	بد	ک	د	د	نه
[illegible]	ک	بد	نه	د	بد	ک	بد	د	نه	نه	بد	[illegible]
اجتماع [illegible]	ک	بد	بد	نه	ک	بد	بد	نه	بد	نه	نه	د
[illegible]	ک	بد	ک	ک	بد	بد	نه	بد	ک	ک	ک	نه
بر کشتی نشستن	نه	بد	ک	نه	ک	بد	بد	بد	بد	نه	ک	بد
[illegible]	بد	بد	د	ک	ک	بد	ک	بد	ک	ک	نه	بد
برده خریدن	بد	بد	د	نه	ک	بد	ک	نه	ک	ک	نه	بد
[illegible]	ک	بد	ک	ک	ک	نه	د	نه	ک	ک	ک	ک
نکاح بستن	بد	بد	ک	ک	نه	بد	ک	بد	ک	نه	ک	بد
[illegible]	بد	بد	ک	نه	ک	بد	د	بد	ک	بد	بد	نه
طلب فرزند کردن	بد	بد	ک	ک	ک	بد	ک	بد	د	بد	ک	نه
[illegible]	بد	بد	ک	نه	نه	بد	ک	نه	ک	نه	ک	بد
از شیر باز کردن	نه	بد	ک	ک	بد	ک	ک	بد	نه	بد	ک	بد
[illegible]	بد	بد	ک	ک	بد	ک	بد	ک	بد	نه	بد	نه
بنا نهادن	ک	بد	ک	بد	بد	ک	بد	بد	ک	بد	[illegible]	بد
[illegible]	ک	بد	ک	ک	بد	بد	بد	ک	بد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
در شهر نو شدن	بد	بد	ک	نه	ک	بد	ک	بد	نه	ک	ک	بد

جدول معرفت احکام اتصالات قمر با کواکب سیاره

[illegible]	[illegible]	[illegible]
شایسته است حاجت از ملوک	گزیده است قصه کارهای بزرگ	
گزیده است ابتدای عمارت دیگر را	گزیده است بنا نهادن بیع و تزویج را	
گزیده است حاجت از کاتبان	گزیده است [illegible] علما	
سعد است خریدن زمین و شروع کار	سعد است طلب وزارت و زنان	
گزیده است بنا نهادن و حاجت از وزرا	گزیده است انبار و حاجت از حکام	
نیکست چهارپا خریدن و عمارت دیگر را	نیکست ابتدای کارها و شربت خوردن	
گزیده است حاجت از مشایخ و دهقان	گزیده است حاجت از لشکریان	
نیکست حرب و کار گزیدن و از سفر پرهیز کند	گزیده است طلب وزارت و دوستی ملوک	
نیکست حاجت از وزرا و عمارت کردن	گزیده است تجارت و انبار و تحصیل	
شایسته است بیع چهارپا و عمارت	شایسته است چهارپا خریدن و عمارت	
نیکست عقد بستن و حاجت را	نیکست بنا نهادن و حاجت از [illegible]	
گزیده است عمارت کوچ کردن	سعد است عمارت و بنا و بیع خرید	
[illegible]	[illegible]	[illegible]
نیکست صید کردن و دکان زدن		
سعد است [illegible] را و [illegible]		
نیکست آلات حرب ساختن و کمر بستن		
نیکست [illegible]		
شایسته است جنگ صید و قصد را		
شایسته است [illegible] عمارت [illegible]		
نیکست بردن صیدها و کردن و پنهان کردن [illegible]		
گزیده است صید و ساختن [illegible]		
شایسته است کارگری و قصد و کارهای [illegible]		
نیکست [illegible]		
نیکست صید آب و عمل آوردن		
نیکست صید [illegible]		

بقیهٔ جدول اتصالات قمر با کواکب سیاره

تربیع قمر با زحل	تربیع قمر با مشتری	تربیع قمر با مریخ

تربیع قمر با شمس	تربیع قمر با زهره	تربیع قمر با عطارد

حکما گفته اند که هرگاه کوکب کوکب نصف
در نصف النهار وسط السماء باشد تل
ا ت ی ساعت و معرفتش در ین
جدول معلوم میشود جنانکه در افتاب
نگاه کنند که در کدام برج است و بکدام درجه
د قیق بهر برج جدول ازاین دو
ساعت و دقیق بردارند و اگر افتاب
در برج بود که در بالای جدول است
کف خضیب در نوبت وسط السماء
سه دیگر برج ... جدول است
در ... الا ... اول
... بیت ... در ... دقیق
... دقیقه ... این بود ...
یعنی ... ساعت ... دو
دقیقه ... کف خضیب
... چون حمل ...
جدول ... وسط السماء
... حمل ... بیت ...
بود ... جدول ... دقیقه ...
... بعنی ... ساعت
... کف
... وسط ... کر
... جدول ...

ج		ح ط	ه د	ه ه	د او	ـ حـ	ف ٤	له
ا		ل	ـ د	عر	ا ی	مط	نا	[illegible]
ب		لا	و نط	م	حر	مو	مر	[illegible]
د		ع	نر	لح	ر	مه	مه	ار
ه		الد	نل	له	له	لط	لر	او
ه		کا	نا	لر	س	له	لر	[illegible]
و		ع	ح	له	ط	لا	لح	[illegible]
ز		ند	مو	ار	و	لح	الد	[illegible]
ح		ما	عح	اک	ح	الد	[illegible]	[illegible]
ط		ح	ما	الد	٤ ی	کی	بو	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

غنم فرعت الغنم كرم الرجل فاحتكما الى داود فقال تباع الغنم وتنفق في الكرم
حتى يعود الى ما كان عليه فقال سليمان ع لا يا اب بل يؤخذ من لبنها ودهنها وصوفها
ويباع وينفق على الكرم حتى يعود وقال الله تعالى ففهمناها سليمن وكنا لحكمهم
شاهدين ومولانا امير المؤمنين ع قال سلوني عما فوق الارض سلوني عن طرق السماء
سلوني عما تحت الثرى سلوني قبل ان تفقدوني وانه ع دخل على رسول الله ص يوم فتح
خيبر فقال افضلكم واعلمكم واقضاكم علي فقال احسنت يا اخي فيما تفضله على
سليمن قال الله فضله بقوله تعالى رب هب لي ملكا لا ينبغي لاحد من بعدي انك
انت الوهاب ومولانا امير المؤمنين ع قال طلقتك يا دنيا ثلاثا لا حاجة لي فيك فانزل
الله فيه تلك الدار الاخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا في الارض ولا فسادا
قال احسنت يا اخي فيما تفضله على عيسى روح الله قال بان الله فضله بقوله تعالى
واذ قال الله يا عيسى بن مريم ءانت قلت للناس اتخذوني وامي الهين
من دون الله الى اخر الاية فاخر الحكومة الى يوم القيمة وعلي ع لما ادعوا
فيه النصيرية ما ادعوا فيه وهم اهل النهروان قاتلهم ولم يؤخر الحكومة الى يوم
القيمة فهذه فضايل لم تعد بفضايل غيره فقال احسنت يا اخي فقد خرجت من
جوابك ولولا ذلك لكان ذلك ثم اجازها وخلا سبيلها وقوله تعالى يا ايها
الذين امنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين

هو
قال النبي ص حبب الي من دنياكم ثلث الطيب والنساء وقرة عيني في الصلوة
وقال علي ع حبب الي من دنياكم ثلث الصوم في الصيف والضرب بالسيف
واكرام الضيف وقال فاطمه ع حبب الي من دنياكم ثلث تلاوة كتاب الله والنفقة
في سبيل الله والنظر الى وجه رسول الله ص وقال الحسن ع حبب الي من دنياكم ثلث
افشاء السلام واطعام الطعام والصلوة بالليل والناس نيام وقال
الحسين ع حبب الي من دنياكم ثلث الامر بالمعروف والنهي عن المنكر وحفظ
حدود الله فهبط جبرئيل ع قال يا رسول الله حبب الي من دنياكم ثلث ارشاد
الضالين واعانة المظلومين ومؤانسة كلام رب العالمين فصعد في السماء
ثم نزل وقال يا رسول الله الله تعالى يقرئك السلام ويقول حبب الي من
دنياكم ثلث لسانا ذاكرا وقلبا خاشعا وبدنا على البلاء صابرا
قال علي ع [illegible] اربعة الاول البنت وان كانت واحدة والثاني الدين
ولو كان درهما والثالث السفر ولو كان فرسخا والرابع المصاحب المخالف ولو كان
لحظة ايضا قال ع لا تقربن لسانك ولو كان بحبة فان المرض مقراض المحبة صح
قال جعفر بن محمد الصادق ع الدنيا خمسا وعشرين قسما خمس منها بالقضاء والقدر
وخمس منها بالعادة وخمس منها بالاجتهاد وخمس بالجوهر وخمسة بالوراثة اما الخمسة
التي بالقضاء والقدر الاهل والمال والولد والسلطنة واما الخمسة التي بالعادة
الاكل والشرب والنوم والمشي والجماع واما الخمسة التي بالاجتهاد الجنة والنار والكتابة
والفقه والفروسية واما الخمسة التي بالجوهر الحلم والتواضع والتجاهد والسخاء والوفاء
واما الخمسة التي بالوراثة الذهن والذكاء والفداء والجمال والهيبة [illegible]
يا [illegible] العلم [illegible] واترك [illegible] ومن [illegible]
فان العلم [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الله نیست چه خامه از نام تو | دم زدن باید زبان را در نگاه **الرحمن** نیست دل محرم هم از این باب نگر | حرفی از نامش بود یا بود بر

الرحیم درج نکتی حرف در فشاند | جوهر فرد و خرد بجود بسته **الملك** در دلی کاورده سوز وی کذار | کرده پنهان [illegible] شاهوار

القدوس [illegible] | مهر او بر جمله اشیا ظاهر است **السلام** مهر او از [illegible] نقاب انداخته | بهر او هر سو دلی بر تاخته

المؤمن جان در [illegible] | [illegible] فرق شده [illegible] **المهیمن** لمعه نادیده در بین شام | [illegible]

العزیز ذره [illegible] شود | از مقام [illegible] **الجبار** [illegible] | شد تجلی کوه [illegible]

المتکبر دل [illegible] | اگر دل با خرد بگو بشنو سخن **الخالق** دل [illegible] از خلاق خویش | دل [illegible]

البارئ [illegible] | [illegible] **المصور** [illegible] | [illegible]

الغفار شادم [illegible] | [illegible] **القهار** [illegible] | راه [illegible]

الوهاب [illegible] | [illegible] سوز نماند **الرزاق** جمع اعلا [illegible] اوج ماه | [illegible] ماه

الفتاح [illegible] | [illegible] **العلیم** [illegible] | جان اگر صد ره بر آید [illegible]

القابض [illegible] | [illegible] خوشی **الباسط** سوز غم [illegible] | در دل [illegible]

الخافض [illegible] | [illegible] **الرافع** دل [illegible] | [illegible]

المعز [illegible] | [illegible] **المذل** [illegible] | [illegible]

السمیع [illegible] | [illegible] خورشید دگر **البصیر** [illegible] | دیده [illegible]

الحکم [illegible] | [illegible] **العدل** [illegible] | [illegible]

اللطیف [illegible] | [illegible] **الخبیر** [illegible] | [illegible]

الحلیم [illegible] | [illegible] **العظیم** [illegible] | [illegible]

الغفور [illegible] | [illegible] **الشکور** [illegible] | [illegible]

العلی [illegible] | [illegible] **الکبیر** [illegible] | [illegible]

الحفیظ است سیر اهل الله … / بسپرد … در راه — المقیت چشم بر اوج شرف در کار خویش / نا توان و اصل کند مقدار خویش

الحسیب است مطلوب از دل و جان … / زان سبب … در جهان — الجلیل داد جلالی پاید آخر روی یار / زان جلال … بی اختیار

الکریم ور فقیر از هر که پرسیدم نشان / گفت اگر … پرس از کرم جان — الرقیب سالک چون در طلب … / باشی از فقر … بی خبر

المجیب ور فقیر … گریبان … / رایت حاجات گردون … — الواسع پادشاه فقر در ملک جهان / است در … خورشید سان

الودود زر اگر گیرد بکف … خاک / نیست … زان جای پاک — المجید جمله را دل جوید هر دستگیر / فیض بخش عالم از نور ضمیر

الباعث کرده بر بالای … / گشته … از لطف اله — الشهید با آتش دل … جهان / بر گرفته … نهان

الحق فیض عام او که هر جا میرسد / از پی اسم سوی دلها میرسد — الوکیل تاج خود کرده ملوک از خاک پا / بوده … گدا

القوی دایم از خلق نکو … خلق / سوی خالق … سوی خلق — المتین در پناه فیض او از صد بلا / دل سلامت دیده آخر خویش را

الولی دیده … نور … / لوح خالی ساخته از نقش … — الحمید کعبه کویش … جاودان / جای … آخر …

المحصی دل برداغ … مقصود … / چون … — المبدئ عابدی کو عالمی رو سوی اوست / روی دلها قبله جان … اوست

المعید همچنین عالم اگر آید بدست / مرتبه … هر جا که است — المحیی جان مجرومان … دل بگوش / فکر …

الممیت گر تو خواهی تخم حرمان کاشتن / دایم … داشتن — الحی از … مخزن نقد ازل / حیف …

القیوم چون … خواب … غم فرود / هر چه … خواهی درود — الواجد رشته جان … / جاودان … پیچ و تاب

الماجد تا بر آن … سرکشی / تا نگردد ناگهان در آتشی — الواحد سوز … اندوه … / گر ببینند …

الاحد حال دل … دارد انقلاب / هست دایم … اضطراب — الصمد از فراز بارگاه عز و جاه / افکند دل را امل در خاک راه

القادر بر دل غافل که بر حرمان … / است نقش … — المقتدر کشته حرص آز و غفلت عاشقش / مقتدای … جانش

المقدم با یکی کرشمه آخر روی ما / ماه چرخ از قدر آید سوی ما — المؤخر رو بهر جا نقص … / ناقص از علم … بود

الاول یکدل گرد آید خاک راه / باشدش بر اوج عزت بارگاه — الآخر آخر از فضل خود احسان … / در مقام طاعتم ای کردگار

الظاهر بر بهشت رحمت دارد بدست / نسخه الطاف آخر … است — الباطن رو بر تیه کرم بگشاده / طالبان را سر در این ره داده

الوالی چون سر … طالب … / ز آتش غم سوخت … — المتعالی فیض رحمت با جمیع کاینات / بودش … ذات

البدیع	افراز دیباء عنبر توشه [illegible]	طالب حق را بود روز ضمیر	الباقی	قابل فیض خود دم دار از آله · ای دل قابل تو جسته پناه
الوارث	از خورشید مهر آمده فام	ماه زآیین انوارت تمام	الرشید	سوی فضلت جبین [illegible] · افراز جود تو دارد گفتگوی
الصبور	از دل او بچه باید دور دار	چشم و جانش با نشان نور دار	التواب	گشت بجد درد درمان چون توان · جز بفضلت رستن از درد جهان
المنتقم	جز تو معصیت و توفیقت	التجا مردمان عصمه بخت	الرؤف	لطف علم تب با شیار مست · کرده رو در التفاتت هر که هست
مالک الملک	از [illegible] قم از [illegible]	مال املاک ملک توست	ذو الجلال والاکرام	ذوق جلال [illegible] خواهم بیشتر · نیست دل در جهل از اموال اگر
المقسط	[illegible]	[illegible]	الجامع	با اجل گردان [illegible] آشنا · افراز عین کرم [illegible]
الغنی	[illegible]	[illegible]	المغنی	در دل ما افراز فضل کریم · دار رسم مهربانی مستقیم
المانع	[illegible]	سرفراز [illegible]	الضار	از وفا و مهر [illegible] · [illegible]
النافع	[illegible] سپهر	[illegible]	النور	دل ز انصاف [illegible] · ذکر عین خواهش از هر کس شنود
الهادی	[illegible]	[illegible]	العفو	[illegible] · [illegible]
الحق	[illegible]	[illegible]	الحکیم	[illegible] · [illegible]

[illegible]

از لعل تو بس تو بود سر قرار مهر
تا در حساب لطف کرد کار

بسم الله الرحمن الرحیم

ای بلبل جان نغمه سرا از غم تو ۰ چون دایره دل پر نوا از غم تو ۰ عشاق همیشه بینوا از غم تو ۰ دور از تو و درد را
دوا از غم تو ۰ حمد و سپاس و ستایش و قیاس پادشاهی را که بساط اهل انبساط را در مأمن حظ و حضور و مهد عیش
ارباب عشرت را در مقام وصل بر و انداخت و صاحبدلان محبت گزین را در پرده عشاق و بینوایان محنت قرین را
بنوای مهر و اشفاق بنواخت چنانکه ناله ارغنون محنت کشیدگان طریق محبت به نزدیک او چون دعای تیر
تا هدف اجابت مقرون است محبوبی که سوختگان الم اشتیاق و لب تشنگان وادی فراق او بهر کوه و هامون از
خون فرهاد و مجنون است ساز اطاعت او در هر مقام دولتی است ابدی و آغاز اطاعت او در هر گوشه
سعادتیست سرمدی و درود نامعدود بران قافیه و نظم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و بر علی مرتضی
و باقی ائمه هدی علیه السلام باد اما بعد چون سرگشته هر وادی و ساکن کوی نامرادی حافظ مقصود محتاج است
که آنچه بقدر وسع و امکان خود در فن موسیقی از اقوال حکما فرا گرفته بعمل آورده و تحریر کند شاید که منظور نظر
کیمیا اثر مردان اهل فهم و ادراک گردد ۰ با عراقی هر خوار از رای تو محجوب شود ۰ خصم از حسد جاه تو منکوب شود ۰
هر شام و سحر بزرگ و کوچک گویند ۰ یارب که مخالف تو مغلوب شود ۰ این رساله موسوم بکرامه را
محرر ساخته بر سه فصل بنا نهاد فصل اول در مقام دوازده مقام بدانکه در پیدا شدن این مقامات اختلاف
بسیار است اما ارباب و اصحاب این فن این علم را بچند وجه روایت کرده اند بدانکه موسیقی لفظیست یونانی
و بعضی گفته اند که حضرت موسی صلی الله وقتی که میان رود نیل درآمد سنگی دید براق جبرئیل ع آمد و گفت
یا موسی این سنگ را بردار که ترا بکار خواهد آمد موسی ع آن را برداشت تا وقتی که با قوم خود بصحرائی
رسید که چهل روز بماندند و تشنگی بدیشان غلبه کرد موسی ع مناجات کرد جبرئیل ع آمده گفت که ای موسی
اضرب بعصاک الحجر عصای خود را بر سنگ زن چون موسی عصای مبارک خود را بران سنگ زد چشمه آب
آب بیرون و دوازده بخش شد و از هر یک صدا ظاهر شد جبرئیل علیه السلام گفت فرا گیر این صداها را

با موسی موسی دوازده مقام را فرا گرفت بعد از آن لفظ موسیقی بکثرت استعمال هم موسیقی شد و در
پیدا شدن آهنگ روایتی است که مقام در اصل هفت بوده و هر یک از آن از پیغمبری بظهور رسیده
گویند که آدم صفی الله در آهنگ راست ربنا ظلمنا گفتی و حضرت ابراهیم خلیل الله در مقام حجاز صحف
خواندی و حضرت اسمعیل ذبیح الله باهنگ رهاوی مداومت نمودی و حضرت یوسف صدیق در
مقام عراق از درد فراق گریه کردی و حضرت یونس ع در آهنگ کوچک تضرع نمودی و حضرت داود
در آهنگ حسینی نغمه سرائی کردی و حضرت محمد مصطفی صلی الله در مقام عشاق بصد اشتیاق مناجات
کردی تا زمان سلطنت خسرو پرویز شاه [illegible] مدار اهل نغمه بدین هفت مقام بودی و روایت
دیگر آنست که شبی افلاطون عروج کرده دوازده مقام را از دوازده برج فرا گرفت و ساز عود که در نغم
[illegible] است مقامات مذکوره را ادا نمود و در روایت دیگر واقع است که آنچه حکمای کامل تخصیص حکم بنا بر
تتبع کرده یافته اند آنست است عشاق و بوسلیک و راست و عراق و اصفهان و رهاوی
حسینی و حجاز [illegible] آنچه بتحقیق پیوسته است که بعد از ایشان استاد سعدی و خواجه حسن الدین محمد
محقق و کمال [illegible] چهار مقام از مقامات مذکوره استخراج کرده اند چنانکه زرزر از عشاق و زنگوله را از [illegible]
و بزرگ را از [illegible] و کوچک را از اصفهان که مجموع دوازده مقام باشند و هر یک را از این مقامات
به برجی منسوب گردانیده اند و هر یکی از مقامات و شعبه را مقرر کرده اند که در چه وقت و در حضور کدام
طبقه [illegible] بخوانند و بنوازند و خاصیت و طبیعت هر مقام چیست چون رساله مختصر بود نخواست که بطول
[illegible] در بعضی مقامات اختلاف واقع است چنانکه کوچک را زیرافکند و رهاوی را بسته نگار
[illegible] و بعضی حسینی [illegible] و زنگوله [illegible] نامیده اند و بعضی حجاز بزرگ را داخل مقامات دانسته اند
[illegible] حجاز [illegible] که [illegible] خوانند [illegible] معتدل [illegible] حجاز را اصل [illegible] که
[illegible] بسته نگار [illegible] بزرگ را که مذکور شد از ترکیبات

بیست و چهار شعبه میدانند و دوازده مقام را با دوازده برج ترتیب داده و صورت نظم یافته
بیت نظم است در برج حمل کرده مقام ◦ همچو اصفاهان بثور از نیکنام ◦ تا عراق آمد بجوزا بی نفاق
کوچک و خرچنگ کردند اتفاق ◦ گر بزرگ اندر اسد گردد نهان ◦ از حجاز و سنبله یاری بدان ◦
بوسلیک آمد بمیزان توامان ◦ ساخت تا عشاق در عقرب نهان ◦ چون حسینی قوس را دمساز شد
زنگله با جدی هم آواز شد ◦ شد نوا و دلو با هم سازکار ◦ راهوی با حوت افتاد کار فصل (۱) در بیان
شعبه و آوازه بدانکه بعد از اتمام دوازده مقام خواجه ابراهیم حسینی و اصحاب موصلی از هر مقام دو شعبه وضع کردند
موافق ساعات شبانروزی که مجموع بیست و چهار شعبه بوده باشد ◦ برقع ◦ بیگاه ◦ نیریز ◦ نیشابورک
مخالف ◦ مغلوب ◦ رکب ◦ بیاتی ◦ همیون ◦ نهفت ◦ و سه گاه ◦ حصار ◦ عشیران ◦ صبا
زابل ◦ اوج ◦ دوگاه ◦ مجیره ◦ چهارگاه ◦ عزال ◦ نوروز خارا ◦ ماهور ◦ نوروز عرب ◦ نوروز عجم
بدانکه شعبه زیاده از بیست و چهار نیست اما بعضی از ابدا و راسه اسم می خوانند بیاتی را اکیبات ◦
و همایون را عربان ◦ و صبا را نوروزه ◦ و روح افزا و نشابورک را حزین ◦ و مخالف را روی عراق و حزان
نیز میگویند ◦ و زابل را دم ازان ◦ و دل فریب ◦ و سپهری نیز میدانند و اهل عراق و فارس گوشه چند قرار داده اند
و میگویند سوی بیست و چهار شعبه است مثل نهاوندک بر رای اصحاب این فن پوشیده نماند که نهاوندک
ترکیب است از روی نوا و حسینی و الاوای محض است و جمعی که درین فن ماهر بودند از مجموع مقامات و شعبه آن
سی و شش ترکیب استنباط کردند و هر ترکیبی را در محل خود نامی نهادند چون مقتضی تفصیل آن نبود بمقامات که در
و شعبه مشهور اختصار نمود غرض که هرچه قرار داده اند از دوازده مقام و بیست و چهار شعبه و شش آوازه بیرون
نخواهد بود و چون از هر مقام دو شعبه ظاهر است یکی پستی و یکی بلندی باین صورت بنظم آورده است بیت
مقام اندر عدد آمد دوازده ◦ دو شعبه هر مقامی را است ناچار ◦ حسینی را که مقامات است بر زد ◦ دوگاه آمد
قرینش با مجیره ◦ مقام راست گنج رنج کاه است ◦ مبرقع لازمش با بیگاه است ◦ چو ساز پرده عشاق را ساز

نیم روز

بعد از ابی و در اوج پرداز • حجاز آمد یکی نخل ثمردار • سه گاه است و حصار آن نخل را بار • عراق و عشرت

افزا است مطلوب • که هر روی مخالف گاه مغلوب • ز اصفهان کسی گر گردد آگاه • به نیریز و نشابورک برد راه

پس از رکوبه از نغمه قوال • نه با دو چارگاه اکنا غزال • مقام کوچک از ادای نوائی • که در رکب و بیاتی شور خوانی

بزرگ آمد چو چنگ ساز کرده • همایون و نهفت از ره زد پرده • در ماهور شد نوروز عرب رام • نوروز عجم بردارد آرام

نوای بوسلیک از پرده ساز • عشیران و صبا را داد آواز • نوا را کرد زیرافکند در جهان شور • بود نوروز خارا فرع ماهور

دیگر بدانکه بعد از انتظام مقامات و شعبه حکما را ترکیب دو مقام فرا گرفته اند و با آوازه موسوم ساخته اند شش هشت

سلمک • کردانیه • نوروز صبا • گوشت • ماه • شهناز • درآمد • و این از مقامات مرتب است که صورت یافته اند

تا زمست را بلند آواز شد • اصفهان نگوله دمساز شد • دور کردانیه در باب شد • باق میل [illegible]

تا مرا نوروز حلی آواز شد • بوسلیک ار حسینی تازه شد • هر صد ار گوشت عراق آید برون • سه چار باز نوای ز اصفهان

از ماه صد نالش آشنید • تا بلوچی نی عراق آمد نوید • ماه شهناز ار دل عجم زده • از بزرگ دارها دوره نمود

و استادان این فن دایره رسم نموده که همه را ترتیب شامل است چون در صفحه و موضع بابت کشیده شود چون [illegible]

نوشت بصفحه علیحده کشیده شد • در بیان بعضی از قواعد موسیقی بدانکه اصول را حکما از نبض آدمی فرا گرفته

[illegible] ضرب را تقدیم نام نهاده اند و بعد از آن جمعی که در این فن وقوف تام داشته اند هیچ اصول یافته اند

[illegible] دو [illegible] ضرب مخمس [illegible] خواجه صفی الدین

[illegible] مولانا حسن عودی و خواجه عبدالقادر [illegible]

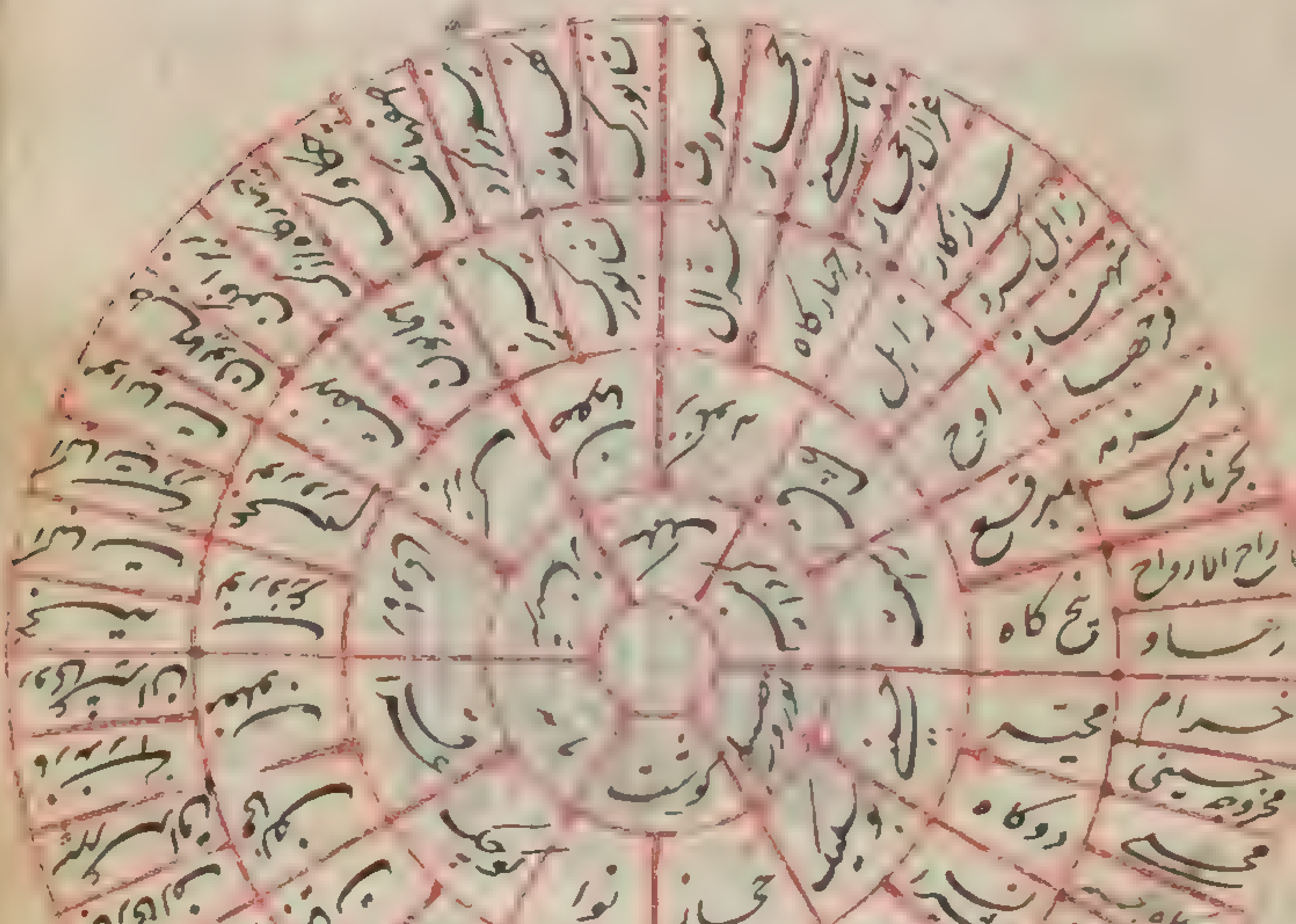
[illegible] ضرب مخمس [illegible] ضرب [illegible] ثقیل [illegible] خفیف ثقیل

[illegible] ضرب [illegible] اصول [illegible] داخل [illegible] ملک

[illegible] سلطان [illegible] دو [illegible]

[illegible] دیگر

روان ادوار که در میان عوام براه بالا مشهور است و شادیانه ترک و شادیانه حقیقی و قهر صوتی یافته در عشق
نام نهاده و نقشی در آهنگ چهارگاه موافق آن ترتیب داد امید که ارباب نغم و اصحاب کرم نظر از عیب بپوشند
و در اصلاح آن بکوشند و پوشیده نماند که در اصل مقام یکیست و اصول یک اما بصور مختلف بر آمده اند مقام یک
کاهست و اصول هرج و یک گاه آنست که چون سازنده و خواننده شروع در نغمه کنند اول که بظهور آید یک گاه است و ازان



بهر آهنگ که خواهند روند و بصورت هر مقام که خواهند بر آرند و هرج صوتیست که آنچه در نظم موافق آن باشند
خارج است مگر نظم ترک ضرب که با وجود مخالفت هرج مخارج است بدانکه اصول جمع اصل است و اصل باصطلاح

موسیقی نطق و ضرب و زمان موافق باشد و زمان آنکه در میان دو ضرب واقع شود و در یافتن مقدار زمان

که ما بین الضرب است و نگه داشتن قانون آن امریست ذاتی نه کسبی و جبری و استادان ادا کردن موسیقی

را به طریق قرار داده اند اول قبل دوم مع سیم بعد قبل آنست که اول ضرب بزنند و بعد از آن آهنگ کنند

و مع آنکه ضرب و آهنگ بهم زنند و بعد آنکه آهنگ کنند و بعد از آن ضرب زنند بدانکه واضع نظم در موسیقی نکیساست

که در خدمت خسرو پرویز می بوده و اعتبار تمام داشت خواننده بی نظیر بود چنگ را بغایت خوب می نواخت قبل

از نکیسا صوت و نقش بسته و تصنیف در موسیقی چند قسم است نقش نقشی صوت عمل کار قول سرغزل ترانه

رنگینه پیش رو سربند نقش است که بیات و تقارات او یک نوع بوده باشند و نقشی آنکه بیات نوعی و تقارات

نوعی دیگر بوده باشد [illegible] ... و صورت [illegible] خانه و میان خانه و بازگشت هر دور او در آمد از پیش میشود

و تقارات [illegible] ... و این کار چنین است ما بینها هر دور در آمد آن از تقارات است [illegible]

[illegible] نیز هست [illegible] ... بدانکه دوازده مقام و بیست و چهار شعبه است

عراق [illegible] اصفهان [illegible]

عشاق بوسلیک نوا [illegible]

رهاوی [illegible] زنگوله [illegible]

بدانکه مصنوعات شعر بسیار است و دو اصول است عقده صفت در فن شعر بصنایع و بدایع است و پنج فن دیگر که دقایق
و حقایق است آنچه بصنایع و بدایع ذکر کرده میشود این است اول ترصیع و مراد از ترصیع آنست که عوام
گویند آنجا که یار اهل است کار سهل است و دیگر گویند که مرد راه زن چاه کن باشد چنانکه مقابل یکدیگر باشند مثل
یار و کار و اهل و سهل و مانند راه و چاه و زن و کن و اطفال در بازیگاه گویند بگریزید باران که باران می آید و شاعر گوید
تابش و زنقش ز دلم بردارید · تابش و نافش بگلم بسپارید و مراد از ترصیع آنست که همه حروف مقابل هم باشند
بمشی بمش فراق دو نافه دل و گل · دوم تجنیس چنانکه عوام گویند که بازار باشد و شاعر گوید · نقش نگار گند
تیغ و بربند در میان ترکش · ز هم جان ز نگیرم تا بر دو راسبین ترکش و مراد از تجنیس آنست که حروف قافیها
بصورت یکی باشند و بمعنی دو سیم سجع چنانکه شاعر گوید · شبی در بوستان با دوستان خاطر آن دیدن
نیم سرمست دمی در دست دیگر باغ گردیدن و این بیان سجع است چنانکه فخر سبحانی فرموده است در مناقب حضرت
امیر المومنین علیه السلم · شبی بخلوت کنج عزلت نشسته بودم گسسته بودم دل از جهانی که تا جهانی خود خوانده را ز آمدار
در … و مراد از سجع مرادف آنست که حروف آن ردیف یکدیگر باشند · … استعاره چنانکه شاعر گوید
دامن دولت جاوید و گریبان امید · حیف باشد که بگیرند و دگر بگذارند و مراد از استعاره آنست که دامن دولت
گویند و گریبان امید · … ذوقافیتین چنانکه شاعر گوید · ساقیا می ده که بستان گشت از گل رنگ رنگ
مطربا در مجلس مستان بنه از چنگ چنگ · ششم ذوبحرین چنانکه استاد … · ساقی ارزان باده منصور
برگ در رشته من صور دم · هفتم ایهام چنانکه شاعر سخن آفرین سلمان گوید · هرگز نگار دست من و دستی نگار
بگرفته بود که بگیرد نگار دست · هشتم استفهام شعر · خوبست آنکه یار نیازی رسید لان · نیک است آنکه
جور کند بر جهانیان · نهم لف و نشر مرتب چنانکه مولانا حسن کاشی در مناقب حضرت شاه ولایت علیه السلم
فرموده · گیتی با قدرت سپهر و حیثیت با رای تو مهر · آن ز قدرت مستعار و آن ز رای تو نقش
… لف و نشر غیر مرتب · چنانکه ظاهر فرموده · ز زلف و چهره تو نزدم که عکس خورشید را ز ظلمت

سایبان زدید ... مضاد چنانکه شاعر گوید: جز عهد تو سخت سست پیوستم بشکستن او درست پیوستم

این دشمنی از دوست که کردی باور آخر گردن سخت پیوستم دور ... مستزاد چنانکه گوید کس نیست که گوید:

زمن آن ترک خطا را که گرفت خطائی . بار که همین است توقع ز تو ما را . با وعده وفائی . در شهر شما قاعده نیست

که پرسند از حال غریبی . آخر چه زیان ملک حسن شما را از یاد سروپایی [illegible] کنایه است چنانکه شاعر فرموده

ژاله از نرگس فرو بارید و گل را آب داد . از تگرگ روح پرور مالش عناب داد [illegible] مراعات النظیر

چنانکه شاعر گوید: در قلب شتا قلب شتا خوش باشد [illegible] اشتقاق چنانکه گفته اند: مردی که ز جیحون

ما خواهد دید . در باغ بسی سمن و سیما خواهد دید [illegible] ترقی حالا یلزم . چنانکه شاعر گوید: اندرین شهر دلم بسته کردم

زینت : در نیمه شهر چنین [illegible] ردالعجز علی الصدر چنانکه مشهور است: شما بیمار از آن اگر

جان خوش من : چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی . [illegible] سیاقت الاعداد چنانکه خواجه سلمان ساوجی

فرموده : [illegible] در زبان [illegible] صفت [illegible] صفت [illegible] از پنج و از شش چهار پنج

[illegible] حقایق [illegible] چنانکه خواجه [illegible] شیرازی [illegible] ذوقی چنان ندارد بی دوست زندگانی

بی دوست زندگانی ذوقی چنان ندارد [illegible]

رباعی از • فانی ظفر علی

آقا شیخ محمد • زان دنیا سرای اعتبار گذرد

شعر علما ... عمل بار ... گذرد • هر روز و دوران ... گذرد

مغرور مشو به خواجه داری چندین • زان روز خواجه سمنانی ... ازین بود

دو رباعی از شیخ علاءالدوله ... مسلمین

... با اعجاز ... در بین

این ورود و وداع ... بی خبران

این گروه ای بی خبران ... بیزاری بود

ای بی خبران ... خاطری شاد کنی

صد خانه اگر به طاعت آباد کنی • زان به نبود که خاطری شاد کنی

گر بنده کنی به لطف آزادی را • به زانکه هزار بنده آزاد کنی

رباعی سمنانی

از بهر دو کار گیر ...

از دست فلک مکن تو ایدل فریاد

از بهر همه عاقبت شود دل آزاد

از [illegible] سیاه تا نهیب

آخر شود از این کلبه ویران آباد

گر در سر کار این [illegible] قراری گیرد

بیچاره کند از سر زاری

تا نام لیلی بسر از سر مجنون ببرد

از حبیب عاشق سمنانی

از کعبه دل از کلامی چه شود

گر دوست رهد با سلامی چه شود

سر من بکنید دل از کلامی چه شود

آن سبب ناز برده و عهد شکن

سرمست خود و دهد سلامی چه شود

[illegible]

... دل ... [illegible]

ولد ... [illegible] ... سپید بود دل ... [illegible]

بسکه مشتاق توام ... هر نفس از شوق وصلت ... [illegible] ... صبح ... [illegible]

هست ... [illegible] ... الله ... [illegible]

... بستان ... [illegible] ... غنچه شگفته

... بلبل ... [illegible] ... گل ... [illegible]

باغ گل ... [illegible] ... آب ... [illegible]

... [illegible]

ازسر وچمن چه خانه پرداخت   از بهر جو بستانم و گلزار   به هر برگ گلی یاد من حسن الودست

واز احیانا بتکلیف عزیزی که یکبار در قهوه خانه ای رسند بنشیند خاطر از نسیم بر بهار و غنچه دل از اثر نسیم

شمیم قهوه ها بشکفانند واز ایام مصاحبت بگاه ها پیاله قهوه در دست کمل میکنند و شمیم عنبر آلود قهوه ها ملیابتر

سو جراحت هجران ها بخورد و مانند علیان نفس بسر کشند به بدو دل و آه جگر آنچه نباشد اندوه غم

بشنا که آنچه نویسم ها من چه تا کی زمانه گشته دور فراق از صبر و قرارم چه آلمقه

چشمی چنار نگاهش به پیوسته دام ها ی فریب لطا مشکین غزالان چشمهای سیاه بود اکنون از ترشح

خواب دل فرصتی دیدن ندارد همیشه هم آغوش هوای پرورش سرو قدان نسرین بناگوش

بود الحال از تب لرز هوای خزان حسرت تابستان جای موسم بهار سنبل نی آید بسکه با تو دلم تنگ

و صبر دشوارست   هوای دیدن دلبر بخاطرم بارست   هر چند در عالم خیال و خوشدستی

که هر وقت به هم عیش پیاخته و دلهای تشنه اند خسته و گاهی برای جای و طرب به بیان خیال

در خدمت وصال تو تشریح هر ز نماید و تشکرها از مهجوری میکند اما آنچه فایده دل بسته خیال

دیدن خیال هزار انوار دیده فیض نمی وارد گلزار حضور گلی نباشد امید که کام دلها خوش

بر آید و صورت خرمی روی نماید و خوش وقتی که مراتب انس با رفیق آنی چه صبا کنت گلزار از رفیق

کام بوی تو قصه آدمی همراه   با شمیم سر شهر و بازار رفیق   حقا جای آن بود دلهای در این

فصل گل غربت و نوروز بهار سیر و صحبت در صفاهان صفا آشیان جالیست دگر دوری دامی و درد هر که

سر لیست جر دور دل من در هم با جای تو خالیست   فی الواقع درین ایام در دار السلطنه اصفهان

دلگشا بهشتی است هر طرفش از لاله و ریحان ملو است و جانفزا [illegible]

دکان [illegible] نگارین گلستان شهر [illegible] خرامان همه جا و دامان بکمر زده پریوش

دلبران [illegible] ستمگر گلرخان در دلربائی بهر سو دلبری شیرین شمایل بیاری

[illegible] دلی بیا ماش [illegible] دلهای [illegible] جاریست از

[illegible] هجوم منجنیده [illegible] عزم و هموم و تفرق و پریشانی خاطر و حواس

و [illegible] و دلتنگیها از مفارقت [illegible] دوستان [illegible] و عزیزان و یار

[illegible] افتاده ایم [illegible] افتاده ایم

و دیده [illegible] دل ترا [illegible] اگر [illegible]

[illegible] نشان [illegible]

[illegible] آب [illegible] و هیچ [illegible] قدر

[illegible]

[illegible] اقدم [illegible]

[illegible] حقا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خاطر [illegible] جام [illegible] عنبر [illegible]

[illegible] جام [illegible]

[illegible] جام [illegible] فراموش [illegible]

[illegible] ممنوع [illegible] طرب [illegible] همراهان [illegible]

[illegible] مطالعه [illegible]

چون قبا تنگست بر دست نگار گاه باید گشود و گاه بربست حلقه از زلف بر میان نگار برار یاد صحبت جانان

ره از دست طره دلدار چاره جز از خدا نخواستم از برای تو ای گزیده نگار یاد طره او باده بیغش خاطر خرم بسیار سنه ۱۲۴۷

[illegible]

[illegible]

چشم ... عشق ... [illegible] دیده چون شبنم در این گلزار ... [illegible] ولَه گل شکفت ... خنده ... [illegible] همه ما به لب شادی ... [illegible] شب ... روز ... [illegible] کجا ... [illegible]

از دل آمده ... خنجر ... [illegible] تو ... عاقل ... میخندی [illegible] گره برای کار ... آغاز کنم [illegible] اگر ز حق ... باطل ... [illegible] ... صحبت ... [illegible]

... سبزه تر ... [illegible] بر مزار تو ... [illegible] دل نهادن بر جهان ... [illegible]

[illegible]

از خوشی آن صبا که این جان در قدم افشانمش
بیش سیم این خبر گویدم قدمات مات

واکه چه بود خوف رت از جنگ عشق حجت
شه چه گویدم بکس خصمتش را بارگه

[illegible]

چشم من از تو هاریخته کوثر کوثر — در صف عشق نشستیم بیابین ما بین — نعمتش گر نتوان شد بتو محرم محرم — گر تو هم [illegible] دیگر امروز امروز — همه رخ در [illegible]

تا که بالیده قد سرو تو طوبی طوبی — ابروش گردش رنگی جبال بالا — کفت اندم که شور از ته پنهان تنها — گفت خواهیم شد [illegible] فردا فردا — کام شیرین [illegible] حلوا حلوا

در فصل ... نشسته چون ها ... هوشت ... شادی ... هر ... جان ... ایج

... با کیش ... ز ... آن ... شاه ... فراز ... بخشنده ... نظیر ... باشم ... تو ... بعیدی

در صحبت افسرده دلان شعر مخوانید

کس مرده در فصل زمستان نخرد شد

[illegible]

جبر کشیده تا سوی سنگ تو شیر دو ... گویا ز آه من بوی کباب دل شنید

[illegible]

بت پرستی ما از خود پرستی بهتر است

زاهد از حق گر نمی‌گیری برهمن به ما

نه خانه ابر خیز دور و روشن

صبح چو ... باغ ... خنده

در ره الطاف ... صبح عنا

[illegible]

چون لاله برون آمده است که نصرت

کز داغ غمت سینه او شب ... منکست

[illegible]

طالع ... مطلع ...

[illegible]

[illegible]

سحر [illegible] عاشق ها به دام [illegible]

رشته تو انه گوهر را گره در بر گرفت

[illegible]

دل پر از حسرت جان پر ز غم دیده پر آب [illegible]

ناله و درد دل گره بسته [illegible] [illegible]

از تغافل جگرم سوخت ندانم آخر [illegible] که سزاوار عطا و شفقت [illegible]

ابرو تو ناز عاشق و معشوق شده حسن عشق تو هم عاشق و معشوق شده عندلیب ارض شعف گشته دیوانه شمع شوق تو فروزان دل پروانه ۷ این نسخه‌ها که ز دل برزده بر عکس تو بنده کو ز تو سوخته دیرین را

[illegible]

[illegible]

مه رویش [illegible] چنبر قمر
سیاه [illegible] کرده [illegible]

زنجی غبغبش [illegible] پستان
[illegible] سیب پستان

گرفته زلف را شانه قصب پوش
جهانی گوهر از گوش تا گوش

نه دندان لؤلؤ کان خود در دهان داشت
به برج ماه پروین را نهان داشت

الحمد لله الشاهد العلام الذي امر باقامة الشهادة بين الخاص والعام والصلوة
والسلام على محمد افضل الرسل الكرام وعلى آله الطاهرين بعد ما تتابعت الليالي والايام [illegible]
[illegible]

الحمد لله الملك العلام القدوس السلام الذي جعل المصالحة ذريعة لانتقال الاملاك
بين الانام والجواد عليهم بسوابغ النعم والاكرام والصلوة والسلام على الداعي
الى دار السلام محمد المصطفى مبين الحلال والحرام وآله النجباء الكرام سيما
على الامام الهمام امير المؤمنين علي بن ابي طالب امير المؤمنين عليه السلام بعد [illegible]

الحمد لله واهب العطايا والشكر لخالق البرايا والصلوة والسلام
على شمس الضحى وبدر الدجى محمد المصطفى وآله الذين اجتبى بانما يريد الله ليذهب عنكم
الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا وبعد

الحمد لله الذي
خلق الارض لانتفاع الانام وقسم الاملاك لاهلهم بتواتر الشرع والاحكام
وشرف الملاك بالاملاك تعظيما للملك العلام وجعل التصرف فيها منوطا [illegible]
بالخصوص لاقسام والصلوة والسلام على رسوله محمد سيد الانام وآله البررة الكرام

الحمد لله مالك الملك تؤتي الملك من تشاء برحمته وتنزع عمن تشاء
تعالى شأنه الذي ذلت له الرقاب وضلت في بيداء ملكوته عقول ذوي الالباب
وتقدس ذاته عن الاضافات والانساب وتنزه جنابه عن ان يكون له ولد وصاحب
خلق من الماء بشرا وجعله صاحب الاملاك والاسباب والصلوة والسلام على النبي
وآله الطاهرين الى يوم الحساب. اما بعد خطبة مصالحة الحمد لله الذي جعل الصلح
والصلاح مفتاح الفوز والفلاح والصلوة والسلام على محمد وآله بعدد المساء والصباح اما بعد

بسم الله الرحمن الرحيم - خطبه نبالات

الحمد لله الذی ارشدنا بفضله الی انواع الطیبات واحل لنا بمنه کثیرا من المستلذات واباح لنا بکلمات یسیرة عظیم ما هو من المحرمات ورغبنا فی تزویج الصالحات من الابکار والثیبات وهدد بلسان نبیه صلی الله علیه وآله بالرغبة عن سنته باشد التهدیدات وبشرنا باتباع سنته بما لا عین رات واذن سمعت وبازواج مطهرة فی کثیر من الایات والصلوات المتوالیة والتحیات المتظاهرات علی محمد واهل بیته الذین لا یحصل الا بولایتهم السعادات ولا یطیب الا بمودتهم الولادات فسلام الله علیهم مرة ومرارا بعدد الذرات ما حصلت الالفة بین المؤمنین والمؤمنات وعدد کل مولود یولد علی الفطرة واقر بالواجب بالذات والمحامد الازلیة الابدیة للذی انشا الانسان من نطفه ثم جعل له السمع والابصار والافئدة الحمد لله الذی طیب بالنکاح ما کان خبیثا وشوق الزوج الی الزوجه یطلبه حثیثا والصلوة والسلام علی محمد وآله الذین الحمد لله باتباعهم تفقه من لا یکادون یفقهون حدیثا

الحمد لله الذی جعل النکاح حلالا لبقاء نوع الانسان وسببا لدفع وساوس الشیطان والصلوة والسلام الافضلان الاتمان علی محمد المبعوث علی کافة الانام وعلی اخیه وصهره وصنوه علی ابن ابی طالب وعلی اولاده الطاهرین المعصومین صلوة دائمة باقیة

الی یوم القیام [illegible] بسم الله الرّحمن الرّحیم الحمد لله الواهب المعطی المنّان والصّلوة والسّلام علی محمّد وآله الواهبین انفسهم لابتغاء مرضات الرّحمن والنّازل لجمیع المواهب والعطایا فی جمیع الاوقات والاحیان علیهم سلام الله تعالی وتحیّاته مرّة بعد مرّة عدد هبات الله علی عباده والاحسان [illegible]

تیمّنا وتبرّکا بذکر من جری بامره القلم علّم الانسان ما لم یعلم والصّلوة والسّلام علی سیّد العرب والعجم محمّد وآله مصابیح الظّلم وبه نقتی الحمد لله الّذی اقرّت بفردانیّته کافی الموجودات واشرف بوحدانیّته عامّة المکوّنات والصّلوة والسّلام علی محمّد وآله المعصومین واولاده الطّاهرین ما سارت النّجوم ودارت الافلاک فی السّموات والارضین وسلّم تسلیما کثیرا کثیرا امّا بعد سبب [illegible] حقیقت [illegible] این [illegible] از [illegible] شروط عاطفه است آنست [illegible] تمام دون الاکراه والابرام

[illegible] الحمد لله الّذی جری بامره القلم وعلّم الانسان ما لم یعلم وبعلمه [illegible] العالمین قد انتظم والصّلوة والسّلام علی خیر خلق محمّد وآل [illegible] الطّاهرین وسلّم تسلیما کثیرا کثیرا امّا بعد [illegible]

[illegible] لله الحمد قبل کلّ مقال والصّلوة علی النّبیّ وآل [illegible] الحمد لله الّذی المتفرّد بالقدم والدّوام المتنزّه عن

متشابهة الاعراض والاجسام المتفضل بسوابغ الانعام المتطول لفواضل الجسام نحمده على ما فضلنا به من الاكرام ونشكره على نعمه جميع الاقسام ونصلى على سيدنا محمد النبى المبعوث الى الخواص والعوام وعلى عترته الطاهرين الذينهم مصابيح الظلام وخير الانام وخلفاء الملك العلام وبعد مقصد اصلى ومطلب كلى از تحرير وتحقيق اين صحيفه بينه واضح الدلالات ووثيقه ذريعة البينات منه آنكه ... شد بعالى مجلس

الحمد لله الذى اعتق رقاب الامم من النار وادخلهم الى نعيم دار القرار وصلى الله على محمد وآله الاخيار اما بعد بمضمون آيه فلا اقتحم العقبه وما ادريك ما العقبه فك رقبه وبمصدوق حديث صحيح ونص صريح افضل الصلوة واكمل الخيرات من عتق رقبة مؤمنة فقد عتق الله بكل عضو منها عضوا منه من النار ... مالكيت ... رقبيت ... در ... گردانيدن موجب ثواب اين ... آزاد ... فلان ... ال ...

الحمد لله الذى فتح لعباده بابا سماه التوبه الى عفوه لجبره وما قطع رجاء العاصين الى رحمته وان اسرفوا على انفسهم بارتكاب الذنب العظيم بل امرهم بالتوبه ورغبتهم فى الاستغفار والانابه كما نطق به كتابه الكريم وبشرهم بالغفران ووعدهم بعد الحرمان كما شاكلته من القديم ويقتضيه لطفه العميم فقال تبارك اسمه وتعالى مخاطبا الى نبيه مفترض الطاعه واجب التعظيم قل يا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا انه هو الغفور الرحيم والصلوة على محمد وآله الذين باستمساك عروتهم تقبل التوبات

[margin:] الذنوب جميعا انه هو الغفور الرحيم والصلوة ...

و باقتفاء آثارهم بتحقق مصداق يبدّل الله سيّآتهم حسنات فصلوات
الله عليهم مرّة بعد المرّة عدد ما يقبل بوساطتهم التّوبات وادركا بهم
للمذنبين الشّفاعات دوق ما احصاه كتّاب الارضين وسكّان السّموات

الحمد لله الّذى جعل الاعتاق سببا للعتق من النّار والصّلوة على
سيّد الابرار والاحرار محمّد وآله الاطهار رجاب معتق واهبح حقى بر معتق الّا
حقّ الولا كه الولاء لمن اعتق ووقع الاشهاد بذلك فى شهر فلان

چون بحسب مؤدى فيض انتمای من يهد الله فهو المهتد آفتاب عالمتاب جاودانى
بر ساحت احوال فرخنده مآل توفيق يافتگان باركاه قبول همواره تابانست و ساقى
عنايت بنهايت ازل از جام سعادت انجام توبوا الى الله توبة نصوحا در كام
جان مخلص آرايان پيشگاه قرب پيوسته منادى غيب و هاتف لاريب بن ناى
فرح افزاى غم زداى بگوش هوش هر يك از ايشان ميرساند تا كى باشى تو
از جام معاصى جرعه خوار نوش كن يك جرعه از جام توبه زينهار مقصود از تمهيد اين مقدمه
فيض گستر و باعث بر تشييد اين مقاله خجسته اثر آنكه توفيق آثار رفيق حال و توكل
امان و امال توفيق آثارى فلانى شده از جميع منهيات عموما و از شرب شراب و اكل
حرس و زره و فعل زنا و لواطه و خون ناحق و سرقه و تصرف مال الغير حق و قطع طريق و
قمار خصوصا توبه نمود بعهود و ايمان مغلظه و مواثيق مشدده مؤكد گردانيده چه دولتى كه ميسر نشود خفتى
شنوهمه را زهى سعادت دنيا و دين زهى توفيق امتثال الاوامره و نواهيه
وطلبا لمراضيه قائلا ربّنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنا
من لدنك رحمة انّك انت الوهّاب الحمد لله الّذى هدانا هم الطّريق

جميعا ثمّ ان علمهم ... ثمّ ان الّذين تولّوا منكم ...

والصراط المستقیم   الحمد لله الذی جعل الاعتاق سببا للعتق
من النار والصلوة علی سید الابرار والاحرار محمد وآله الاطهار
و نماند جناب معتق را هیچ حق بر عتیق الا حق الولا که الولاء لمن اعتق و وقع الاشهاد
بذلک فی شهر فلان   هو المالک بالاستحقاق
الحمد لمن له ملکوت السموات والارضین والصلوة والسلام علی خیر
خلقه ومظهر لطفه محمد خاتم النبیین و علی آله واولاده هم ائمة الکونین صلوة
نامیة دائمة متتابعة مترادفة وبعد هو الذی سبحانه عما یقولون علوا
کبیرا بسم الله الرحمن الرحیم وبه اتکل یا کریم الحمد للملک العزیز المنیع الغالب
علی امره کیف یشاء والشکر لمالک القدیر الذی بمحض ارادته تکون
الارض والسماء والصلوة علی خلاصة ذریة ام الانبیا و زبدة سلالة
الشرفاء اعنی دوحة الشجرة النبویة محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن عبد مناف
والسلام علی صهره و وزیره علی ابن ابی طالب علیهما الف التحیة والثناء
وبعد   یا هادی بنهج القدیم اهدنا الصراط المستقیم الحمد لمن وجب
وجوده وبقاؤه وامتنع عد مدد ثناؤه الحمد لله الذی احل البیع والشری
وحرم الغصب والربا وصلی الله علی اشرف المرسلین الاولین والاخرین
محمد وعلی آله الطاهرین الاحیا والاحیین   شکر و
سپاس بیقیاس نوازش اقتباس ستایش دادار دادگر و دهش آفرید کار فیض نوازش
را سزا که مخدره مستوره حضرت را در جلوه نمود و نمایش بچهره حسن آرایش با آیات عالمیات
جعل لکم الارض فراشا والسماء بناء وانزل من السماء ماء فاخرج به

والصراط المستقيم ... الحمد لله الذي جعل الاعتاق سببا للعتق من النار
والصلوة على سيد الابرار والاحرار محمد وآله الاطهار و ... جناب
معتق ... حتى ... الاحق الولاية للاء لمن اعتق ووقع الاشهاد بذلك و ...
... فلان ... هو المالك بالاستحقاق فاخرج به
من الثمرات رزقا لكم رشحه فيض وانزل من السماء ماء فاخرجنا به نبات
كل شيء فاخرجنا منه خضرا نخرج منه حبا متراكبا ... ازل ... بعشم
مولد ... حبوب ... كرم داشته كه از ... بيكران ينبت
لكم به الزرع والزيتون والنخيل والاعناب ومن كل الثمرات ان في ذلك
لايه لقوم يتفكرون ... فيض ... كردند ... صولح
... عرائس نفايس ... والذي ... جزيله ...
انشاء جنات معروشات وغير معروشات والنخل والزرع مختلفا
اكله والزيتون والرمان متشابها وغير متشابه بنظر فيوضات ...
... فلينظر الانسان الى طعامه انا صببنا الماء
صبا ثم شققنا الارض شقا فانبتنا فيها حبا وعنبا وقضبا وزيتونا
وحدائق غلبا وفاكهة وابا متاعا لكم ولانعامكم مستعدا
... بالشكر ... تبارك
الذي بيده الملك وهو على كل شيء قدير ...
... لولاك

لما خلقت الافلاک رفع السموات بغیر عمد ترونها والارض مددناها بظهور ابناشته وافراشته محمد المبعوث الکافه الامام المصطفی الامین وثنای کبریای ولی مطلق وولی حق و دال الضال عن الحق بالحق علی وآله الطاهرین وعماد السموات و اوتاد الارضین روات صلوات الله وسلامه وعلیها وعلیهم اجمعین مادامت الارض والسماء وانفلق الحب والنوی و بعد حاصل نگارش همین صحیفه صحیحه و محصل گزارش همین لطیفه صریحه ذکر آنست که در زمان خیر آغاز سعادت انجام واز آن ستوده فرجام میمنت انتظام بعز وختند بالطوع والاختیار بلا شائبه الاکراه والاجبار فلانان بسر کارگردون وقار نواب مستطاب معلی القاب فلکجناب خورشید قباب موهبت ایاب ایالت وشوکت وحشمت ماب عظمت و جلالت انتساب المشرف بشرف مفاخره السعاده والمؤید بالمؤید باداب رتبه الجلاله صاحب العز والکمال الشرف الاقبال ذوی العز والمناقب والمجد بالجلال والکمال سریرآرای ایالت و مملکت مداری رونق فزای مسند شید حکومت و بختیاری عالیجاه نامدار معدلت اثار سپهر اقتدار بضعیت دثار خان عالیشان متعالیقدر اعاظم شان فخیم البنیان عظیم الدودمان فخر الاعاظم ادام ایام اقباله یوم الفلان حاکم سمنان تماجی وهمگی فلان واقعه در فلان بمبلغ فلان بیعاً صحیحاً شرعیاً ملیاً اسلامیاً مشتمل بر ایجاب و قبول علی النهج القویم واجرای صیغه بالعربیه والفارسیه منطوی ومحتوی بر جمیع شرایط و ارکان

[margin: المصطفی / علی امام الائمه القاسم والامام ... بالائمه ...]

محدود بحدود اربعه کالفصل که بملکیت و استحقاق در ید تصرف او بود و تملیک او
استقرار داشت از اراضی و صحاری آبی و دیمی دایرات و بایرات و فی الارض قطع
متجاورات و تلال و جبال و صحاری و قفار و محل و دهکده و مجری و معبر و عیون و انهار
و کلما یتعلق بها و ینسب الیها و داخل فیها و خارج عنها ذکر ام لم یذکر و سطر ام لم یسطر
کتب ام لم یکتب و ما یقبل التملیک و التملک و بجز عالیجاه معظم الیه بنوید امید ولقد
کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون
واخبار صادق الآثار لو ان احد منکم غرس شجرة او نخلة کان لکمن جاهد فی الله
وله بکل ورقة حسنة و فحوای کریمت نشان وآیة لهم الارض المیتة احییناها
واخرجنا منها حبا فمنه یاکلون که کامیاب وجعلنا فیها جنات من
نخیل واعناب وفجرنا فیها من العیون لیاکلوا من ثمره وما عملته
ایدیهم افلا یشکرون و از متمتع وانزلنا من المعصرات ماء ثجاجا لنخرج
به حبا ونباتا وجنات الفافا متمتع و بهره‌مند گردند و ضمن عقد المبایعه فیمابین
وکیل جلیل عالیجاه مشتری مشتری منزلت سعادت دستگاه و بایعین طایعین
راضی و نظر و رویت معتبره طرفین بعلم و قدرت [illegible] غبن مبیع موصوف فی المبیع
بمبلغ [illegible] تومان زر مصالحه شرعیه پذیرفت و ایجاب و قبول شرعی و تسلیم و تسلم
مبلغ [illegible] و ثبت [illegible] وجه المبایعه و مال المصالحه دفعة تحقیق گردید و تفرق
ما بین [illegible] مجلس [illegible] بحیث لزم البیع والصلح و شرایط صحت مبایعه و مصالحه
[illegible] المبایعه والمصالحه [illegible] و قبض الثمن [illegible]
[illegible] المستمتعا [illegible]

تخلیص المتمس وصلح غبن الفاحش بل الافحش تحقق وظایف الصحة وجهان کل واحد
لواحد من البایعون الطایعون واسقاط جمیع الخیارات وحقوقهم ومن یقوم
مقامهم من الکاینین والمکنون زوجه مشروع بوقوع پیوست وبر وکیل ملیل عالیجاه
مشتری است تصرف مالکانه مستحقانه کتصرف الملاک فی املاکهم وذوی
الحقوق والایدی فی حقوقهم وغب هذا بر وجهی از وجوه شرعی ملتزم شدند
بایعین مذکورین که هرگاه در جزئی از اجزاء مبیع مسطور استحقاق احدی بر وجه شرعی
بظهور رسد همگی از عین المال خود در عوض غرامت عین مبیعه مذکوره واعیان
محدثه بروجه التزام مرعی بوکلاء اجلاء عالیجاه مشتری سابق الالقاب نموده تجاوز
ننمایند الحمد لمالک الاحد والشکر لواحد الصمد الذی تقدست
ذاته لم یلد من احد ولم یولد منه الاحد وفی قدرته وعظمته
وسایر صفاته لم یکن له کفوا احد والصلوة والسلام علی خیر خلقه ومظهر
اخلاقه محمد وآله واولاده هم شفعاء امة العاصیین وبعد الغرض من تحریر هذه الکلمات
المبارکات والباعث من تسطیر تلک العبارات الواضحات ان حضروا لدی عالی
مجلس الشرع الشریف المحمدی الواقع فی الکاء خلخال حفظه الله تعالی عن
العاهات والزوال ملاک المکرم المعروفون بین الامم والمسمون باسماء
بنی آدم هذا الفقیر ولد فلان وابنا واخیه وهم البالغان العاقلان الرشیدان
وفلان وفلان ولدان الفلان وبعد الحضور مع کمال العقل وجمال الشعور خالیة
من الظلم وعاریة من الزور اقروا واعترفوا بمبایعة ما انتقل الیهم بالارث الشرعی من فلان
الی ابیه فلان ثم انتقل منه الی ولدیه فلان وانقال تمامان من القریة المعروفة بقریة

بعزاجردم قرى ناحية فلان دمع ما يتعلق بالقرية تعالى قدر حصتهم من الاراضي والصحارى
والتلال والانهار والابنية والاودية والجبال والاشجار والمراتع والمعالف
والمرابط والمزارع والاحجار داخلا في القرية وخارجا عنها سمي ام لم يسم ذكر
ام لم يذكر مع فلان بعاليت ن الرفيع كان العديم الزمان العديل الدوران
اسم العالي المسماة فلان خان واشترى المعظم اليه تمامه ما باعوا البايعون المقرون
المذكورون من القرية والطاحونة بثمن معين معلوم قدره من النقود العراقي
تمته ثمنون ضعف سبعون تومان يقال به ان الفرس لاصله سي ويخمون و
لضعف حساد تومان وكل الثمن مسكوك بسكة رايجة في هذا الان ولما وقعت المبايعة
الصحيحة وانعقد البيع اخذوا وقبضوا المبيع الموصوف وحلوا الثمن كله ثم اعترفوا في تلو
المبايعة عالما عارفا بمراتب الغبن وغبن الغبن فاحش كان ام افحش بمصالحة
خمسة [illegible] وقبضوا بعلاوة اصل الثمن بحيث القيمة مع مال المصالحة اربعون تومانا وبالفارسية
[illegible] والتزموا عند البيع ضمان الدرك باي وجه كان ضمانا والتزاما لازما شرعيا
فبعد ذلك انقطع [illegible] البهات ولا بقي حق [illegible] ملك [illegible] الدرك
المشتري [illegible] في هذا الباب والعهدة عليهم ان كان [illegible]
[illegible] الجواب [illegible] وقد وقعت المبايعة والمصالحة فيما بين البايعون [illegible]
المتعاقدان بالعربية والفارسية [illegible] في [illegible] فلان سنة فلان
الحمد لله الواقف [illegible] العباد بالطاعات الموفق للمؤمنين بالوقوف
على سائر العبادات الذي ثبت معاد ف الخيرات من الايات
بالشاء [illegible] قات وبشر المؤمنين [illegible] والخيرات [illegible] باعلى

درجات الجنات والصلوة والسلام علی نبینا محمد و آله
صاحب المعجزات حمد و سپاس بیرون از حد و قیاس
کریمی را سزاوار است که مقالید فتح ابواب خیرات و اشاعت مبرات در قبضهٔ
فرقهٔ زکیهٔ المتصدقین والمتصدقات نهاد و باین وسیله ابواب رحمت جاوید بر چهره
این قاهره با اعمال حسنات کشادند و رشحه صدقات و قربات را در مزارع قلوب
ارباب خیرات باب خلوص نیات ترتیب فرموده منفقان فی سبیل الله را
بمقتضای کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف
لمن یشاء بنیل مثوبات جزیله اضعاف مضاعفه وعده فرمود و صلوات نامیات
زاکیات که از استنشاق نسیم آن دماغ جان معطر و از لمعات انوار بوارق
آن ابصار ارباب عرفان منور گردد نثار مشهد منور و مرقد معطر آن صاحب دل
لا ینام تطلبی جهان ابیت عند ربی که موائد عالم در سفرهٔ انعام بنی آدم طفیل وجود
با عزت اوست و مرتبه لولاک لما خلقت الافلاک کمترین پایهٔ از سریر
رفعت او بیا که مائدهٔ لطیف کردگار جهان را تو مهمانی عالم درین میانه طفیلی
صلی الله علیه ما بلغ آل خطر معنی بابال در آل و عترت باهره و ذریت طاهره آنحضرت
که زینت امور دین و صرف حاصل احکام شرع مبین برای تبیین ایشان
منوط و انتفاع از فواید موائد خانقاه شرع محمدی بمتابعت اوامر و نواهی
ایشان موقوف و مربوط است سیما سلطان بارگاه ولایت و متولی امور
ارشاد و هدایت که انتفاع اغذیه طاعات و عبادات و استمتاع از
مائدهٔ جنات اعمال خیرات در بقاع الخیر و مقامات افضال وجود

بی اثر تو اثر زلال محبت او صورت نبندد و حلول نزول در دار المقام قرب
و رحمت بی دخول در فضای خوش هوای مودت او میسر نگردد صلوة الله علیه
و علی عترة الطاهرین اجمعین ما دارت السموات علی الارضین اما بعد چون
بر ضمایر ذاکیر و خاطر صافیه ارباب خیرات و حسنات مخفی نیست که از جمله
اسباب انتفاعات آدمی بعد از انقطاع عمل دنیوی ترین تصدقات جاریات
و تشبث باعمال باقیات صالحات است پس کسی را که دیده بصیرت بکحل الجواهر
سعادت ازلی مکحل باشد همیشه نظر بر تحصیل این معنی مقصور و داعی همت او
بر اکتساب این سرمایه سعادت اخروی محصور خواهند بود لهذا بوسیله الطاف
و عنایات ازلی و سعادت عهدی تحف لم یزلی توفیق اکتساب
این کمال درین سال سعادت مآل حضرت امارت و ایالت پناه معدلت
و جلالت دستگاه خلیفه الخلفاء عمدة الامرائی فلان وفقه الله تعالی لما یحب
و یرضاه و جعل غواقب امور حسن اعتقاد خیر امین اولاد شده وقف کرد
و تصدق نمود بعینه عربیه صحیحه وقفیت بودالکلم فرمود قربة الی الله تعالی و طلبا
لمرضاته حق ملک او بود در تحت تصرف مالکانه خود داشت الی الان و ورود
هذا الوقف خالیا عن حق الغیر و لما یمنع جواز التصرف بالوقف در زده اهلی
از فرزندان راو وقف صحیح شرعی جامع جمیع شرایط و ارکان و مبانی
و افتتن و بطلان و تولیت را رجوع نمود بنفس نفیس خود مادام حیا باقیا و بعد
از اولاد و فرزند و بعد از ایشان الی اولاد اولاد ایشان الی النسل بعد نسل و عقبا بعد
عقب الی ان یرث الله الارض و من علیها و اذا انقرضوا الی ... منقطع

کردد تولیت موقوفات مزبوره متعلق باشد براولاد ذکور واناث در هر مرتبه
از مراتب واگر اولاد ذکور واناث واولاد ایشان منقطع کردد تولیت مزبوره
متعلق باشد براولاد اناث متولی مزبور در هر مرتبه از مراتب مزکوره واگر اولاد
اناث نیز منقطع کردد تولیت مزبوره متعلق باشد باقربای واقف مؤمی الیه
الاقرب فالاقرب والسلم علی من اتبع الهدی

الحمد لله نحمده ونستعینه [illegible] ونتوکل علیه ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا من یهده الله فلا مضل له ومن یضلله فلا هادی له ونشهد ان لا اله الا الله [illegible] وان محمدا عبده ورسوله [illegible] وان علیا ولینا [illegible] والحسن والحسین وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی وعلی بن محمد والحسن بن علی والحجة صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین ائمتنا وسادتنا بهم نتولی ومن اعدائهم [illegible] وان الله یبعث من فی القبور [illegible]

[illegible]

... و ذیل نعمه و وصیه

وصیه علی امیر المؤمنین

صلوات الله علیه و آله الطاهرین اجمعین

... بصحیفه ... فرح قال

و ... بحروف ... که

... نکار ... و منظومات ...

... منتجه الافکار است که ... منطوق ... مضمون ...

[illegible]

ربنا ما [illegible]

[illegible] و خلقناکم ازواجا [illegible]

[illegible] خلقنا الانسان فی احسن تقویم [illegible]

وحام

خطبة نكاح

الحمد لله الذي شرع النكاح للانام وجعله حصنا فاصلا بين الحلال والحرام وحول [illegible] من الاصلاب [illegible]
ونقلهم الى الحالات للتشوق [illegible] والصلاح وسلم الاتمام [illegible] على [illegible] العظام والرسل [illegible]
الذي هو المقصود من امتزاج العناصر وارتباط الاجسام محمد المبعوث باحسن القصص واجمل المهام لا زال
عليه صلوات [illegible] الملك [illegible] اعلام وعلى سيد [illegible] المرتضى [illegible] الذي [illegible] عد ترقوا على الاسلام [illegible]
بمعوذة وحجته ولادة كل دليل من الانام علي بن ابي طالب الذي امتزج نوره بنوره قبل ان يخلق [illegible] باربعة
عشر الف عام على ما ورد من الحديث الصحيح المنقول عن سيد الانام وعلى آلهما المطهرين من دنس السفاح [illegible]
الانام القاصر عن [illegible] توقيم الاقلام صلوة وسلاما كاملا مستعادا تواردا عليهم تعاقب الليالي والايام اما بعد

بعد الحمد لله الذي
الف بين قلوب عباده
وامر بحسن التأليف والخلطة
باحسانه ولطفه بالنكاح [illegible]
والسلام على الشافع المشفع [illegible] الراشد [illegible]

يا طبيب النفوس المريضة بداء الجهالة المكتسبة باكتساب الرذايل المنغمسة في العلائق البدنية المكدرة بالكدورات الطبيعية ويا موقظ النوم من رقود الغافلين ومنبه العباد من مضيق الجاهلين ويا منجي الهلكى ويا غياث من استغاث ان ذا ما هبطت فاعترت وتذكرت فنبعت الى وصواب سبيل

في جوابه

يا من شرفك الله بالاستعدادات العقلية والمرموزات النقلية كن طالبا لتنوير النفس بالانوار الالهية القدسية الجاذبة من دار الدنية الفانية الى الدار الباقية التي هي محل الارواح الطاهرة والنفوس الزاكية فان مجرد العقل كافي الهداية الى الصراط المستقيم

وروى علي بن هشام القمي عن ابن الزيات [illegible] فنظر اليها
عن ابيه عن يحيى بن يعقوب عن ضهاك ان الشيطان [illegible] المطلب [illegible]
عن الصادق عليه السلام انه قال كانت ضهاك من الحبشة تميل الى النكاح بالخطاب فلما [illegible]
وكانت في الحجر وكانت ترعى العير وكانت من الحبشة فوقع عليها فحملت منه بحنتمة ولما ولدت [illegible] الوليد بن المغيرة
نفيل جد عمر لعنه الله فهويها وعشقها في مرعى الابل فوقع عليها فحملت منه بحنتمة [illegible] هشام بن المغيرة فرباها
ادرك البلوغ نظر اليها فاعجبته فوثب عليها فوجدها هشام بن المغيرة [illegible]
خافت من اهلها فجعلتها في صوف والقتها بين احشام مكة فوجدها هشام [illegible] وخطبها من ربيبه
ورباها وسماها حنتمة وكانت سنة العرب ان من ربى يتيما يتخذه ولدا واخته وعمته فافهم هنا
منه فاولدته [illegible] لام فكان الخطاب اباه وجده وخاله [illegible]

وقيل فيه شعرا

من جده خاله ووالده
واخته امه وعمته احدان
يبغض الوصي وان يغض يوم الغدير بيعته

کمان ابرو

زبسکه شور عشق [illegible] زده

[illegible]

چنین حسن حریم [illegible] روز جزا

بر زمین کربلا چشم فرات [illegible]

باده ام از شرم از جام استغفار زده

در طواف کعبه ام مژگان محرم بار زده

[illegible] در خلوت ستار زده

[illegible]

بنی محمد بن [illegible]

بنی محمد بن [illegible] حسن [illegible]

[illegible] محمد [illegible]

ام الاولاد [illegible]

[illegible]

نشنوا بو کی اگر مغز و پوست ثابت است

زنده بو کشف الخلق معروف